

۳۰ مثنوی معنوی

جلد اول (دقراول - دوم - سوم)

جلال الدین محمد مولوی

برسبنای

نسخه عکسی قونیه

ونجش مابش نوی چاپ علماء الدوله و چاپ نکلیسن

با واژه نامه ما و فرستها

تصحیح و تحشیه

محمد روشن



نشر فیروز

مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد ۶۰۴ - ۶۷۲ ق.

[مثنوی]

مثنوی معنوی / مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، تصحیح و تحشیه محمد روشن. -- تهران: دینای نو: فردوس، ۱۳۸۵.

ج ۲

ISBN 964 - 8263 - 08 - 6 (دوره)

ISBN 964 - 8263 - 08 - 6 (ج ۱) - ISBN 964 - 320 - 264 - x (ج ۲)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر فارسی -- قرن ۷ ق. الف. روشن، محمد، ۱۳۱۲ - ب. عنوان.

۸۱۱ / ۳۱

PIR ۵۲۹۸

۱۳۸۵

کتابخانه ملی ایران

م ۸۴ - ۴۶۳۹۷



نشریات

تهران - خ انقلاب، خ ۱۲ فروردین، پلاک ۲۱، صندوق پستی ۱۳۱۴۵/۱۶۹

تلفن: ۶۶۴۰۲۵۷۱ - درنویس: ۶۶۴۹۱۹۰۸

سه مثنوی معنوی (جلد اول)

(دفتر: اول - دوم - سوم)

تصحیح و تحشیه، محمد روشن

حروف نگار: سیما اداره چپ گیلانی

چاپ اول: ۱۳۸۵ - ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش آفرین

چاپخانه دیبا

شابک جلد اول 6 - 08 - 8263 - 964 ISBN

شابک دوره - 8263 - 964 ISBN

همه حقوق برای ناشران محفوظ است.

پست الکترونیکی: E-mail: DONYA-NO@Yahoo.com

بهای دوره ۲ جلدی: ۱۵۰۰۰ تومان

مثنوی معنوی

فهرست مندرجات پنج - پنجاه و هفت
پیشگفتار پنجاه و نه - شصت و هشت

متن مثنوی

دفتر اول ۱ - ۴۴۷۴ بیت: ۱ - ۱۹۹
دفتر دوم ۱ - ۴۱۲۵ بیت: ۲۰۰ - ۳۸۱
دفتر سوم ۱ - ۵۱۹۶ بیت: ۳۸۲ - ۶۱۶

فهرست مطالب

پیشگفتار پنجاه و نه

دفتر اول

دیباچه.....	۱
[نی نامه].....	۳
[حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی و خریدن پادشاه کنیزک را].....	۵
ظاهر شدن عجز حکیمان از معالجه کنیزک و روی آوردن پادشاه به درگاه آله و در خواب دیدن او ولی را.....	۶
از خداوند ولی التوفیق درخواستن توفیق رعایت ادب در همه حالها و بیان کردن رخامت ضررهای بی ادبی.....	۷
ملاقات پادشاه با آن ولی که در خوابش نمودند.....	۸
بردن پادشاه آن طبیب را بر سر بیمار تا حال او را ببینند.....	۸
خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه جهت دریافتن رنج کنیزک.....	۱۰
دریافتن آن ولی رنج را و عرض کردن رنج او را پیش پادشاه.....	۱۲
فرستادن پادشاه رسولان به سمرقند به آوردن زرگر.....	۱۳
بیان آنکه کشتن و زهر دادن مرد زرگر به اشارت الهی بود نه به هوای نفس و تامل فاسد.....	۱۴
حکایت بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان.....	۱۶
داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب.....	۱۹
آموختن وزیر مکر پادشاه را.....	۲۰
تلبیس وزیر با نصاری.....	۲۰
قبول کردن نصاری مکر وزیر را.....	۲۱
متابعت نصاری وزیر را.....	۲۲
قصه دیدن خلیفه لیلی را.....	۲۳
بیان حسد وزیر.....	۲۵
فهم کردن حاذقان نصاری مکر وزیر را.....	۲۵
پیغام شاه پنهان با وزیر.....	۲۶
بیان دوازده سبب از نصاری.....	۲۶

- تخلیط وزیر در احکام انجیل..... ۲۷
- در بیان آنکه این اختلافات در صورتِ روش است نی در حقیقت راه..... ۲۸
- بیان خسارت وزیر در این مکر..... ۲۹
- مکر دیگر انگیختن وزیر در اِضلال قوم..... ۳۱
- دفع گفتن وزیر مریدان را..... ۳۲
- مکر مُکرّر کردن مریدان که خلوت را بشکن..... ۳۲
- جواب گفتن وزیر که خلوت را نمی شکنم..... ۳۳
- اعتراض مریدان در خلوت وزیر..... ۳۳
- نومید کردن وزیر مریدان را از رَفَضِ خلوت..... ۳۵
- ولی عهد ساختن وزیر هر یک امیر را جدا جدا..... ۳۶
- کشتن وزیر خویشتن را در خلوت..... ۳۶
- طلب کردن اَمّت عیسی علیه السّلام از امرا که ولی عهد از شما کدام است..... ۳۶
- منازعت امرا در ولی عهدی..... ۳۸
- تعظیم نعت مصطفی صلی الله علیه و سلّم که مذکور بود در انجیل..... ۳۹
- حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاک دین عیسی سعی می نمود..... ۴۰
- آتش کردن پادشاه جهود و بت نهادن پهلوی آتش که هر که این بت را سجود کند از
آتش برست..... ۴۱
- به سخن آمدن طفل در میان آتش و تحریض کردن خلق را در افتادن به آتش..... ۴۲
- کز ماندن دهان آن مرد که نام محمد را صلی الله علیه و سلّم به تسخر خواند..... ۴۴
- عتاب کردن آتش را آن پادشاه جهود..... ۴۴
- [قصّه باد که در عهد هود علیه السّلام قوم عاد را هلاک کرد]..... ۴۶
- طنز و انکار کردن پادشاه جهود و قبول ناکردن نصیحت خاصان خویش..... ۴۶
- بیان توکل و ترک جهد گفتن نخچیران به شیر..... ۴۸
- جواب گفتن شیر نخچیران را و فایده جهد گفتن..... ۴۸
- ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر جهد اکتساب..... ۴۸
- ترجیح نهادن شیر جهد و اکتساب را بر توکل و تسلیم..... ۴۹
- ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر اجتهاد..... ۴۹
- ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل..... ۴۹
- باز ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر جهد..... ۵۰
- نگریستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان و تقریر ترجیح توکل
بر جهد و قلت فایده جهد..... ۵۱
- باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل و فواید جهد را بیان کردن..... ۵۲
- مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل..... ۵۳

انکار کردن نخچیران بر خرگوش در تأخیر رفتن بر شیر.....	۵۳
جواب گفتن خرگوش ایشان را.....	۵۴
اعتراض نخچیران بر سخن خرگوش.....	۵۴
جواب خرگوش نخچیران را.....	۵۴
ذکر دانش خرگوش و بیان فضیلت و منافع دانستن.....	۵۵
باز طلبیدن نخچیران از خرگوش سر اندیشه او را.....	۵۶
منع کردن خرگوش از راز ایشان را.....	۵۶
قصه مکر خرگوش.....	۵۷
زیافت تأویل رکیک مگس.....	۵۸
تولیدن شیر از دیر آمدن خرگوش.....	۵۸
هم در بیان مکر خرگوش.....	۵۹
رسیدن خرگوش به شیر.....	۶۱
عذر گفتن خرگوش.....	۶۲
جواب گفتن شیر خرگوش را و روان شدن با او.....	۶۳
قصه هدمد سلیمان در بیان آنکه چون قضا آید چشمهای روشن بسته شود.....	۶۴
طعنه زاغ در دعوی هدمد.....	۶۵
جواب گفتن هدمد طعنه زاغ را.....	۶۵
قصه آدم علیه السلام و بستن قضا نظر او را از مراعات صریح نهی و ترک تأویل.....	۶۵
پا واپس کشیدن خرگوش از شیر چون نزدیک چاه رسید.....	۶۷
پرسیدن شیر از سبب پای واپس کشیدن خرگوش.....	۶۹
نظر کردن شیر در چاه و دیدن عکس خود را و آن خرگوش را.....	۶۹
مژده بردن خرگوش سوی نخچیران که شیر در چاه افتاد.....	۷۱
جمع شدن نخچیران گرد خرگوش و ثنا گفتن او را.....	۷۲
پند دادن خرگوش نخچیران را که بدین شاد مشوید.....	۷۲
تفسیر رَجَعْنَا مِنْ جِهَادٍ الْأَصْغَرِ إِلَى جِهَادٍ الْأَكْبَرِ.....	۷۳
آمدن رسول روم با امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه و دیدن او کرامات عمر را	
رضی الله عنه.....	۷۳
یافتن رسول روم امیرالمؤمنین عمر را رضی الله عنه به زیر درخت.....	۷۵
اسلام کردن رسول روم امیرالمؤمنین را رضی الله عنه.....	۷۵
سؤال کردن رسول روم از امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه.....	۷۶
اضافت کردن آدم آن زلت را به خویشتن که رَبَّنَا ظَلَمْنَا وِاضَافَتِ كُودن ابلیس گناه	
خود را به خدا تعالی که بِمَا أَغْوَيْتَنِي.....	۷۸
تفسیر وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ.....	۷۹

- سؤال کردن رسول از عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از سبب ابتلای ارواح با این آب و گِل جسم. ۸۰
- در معنی آنکه مَنْ ارَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ. ۸۰
- قصهٔ بازرگان که طوطی محبوس او او را پیغام داد به طوطیان هندوستان هنگام رفتن به تجارت. ۸۱
- صفت اجنهٔ طیور بقول الهی. ۸۲
- دیدن خواجه طوطیان هندوستان را در دشت و پیغام رسانیدن از آن طوطی. ۸۳
- تفسیر قول فریدالدین عطار قَدْ سَى اللَّهُ رُوحَهُ. ۸۴
- تعظیم ساحران مر موسی را علیه السلام که چه می فرمایی اوّل تو اندازی عصا [یا ما]. ۸۵
- باز گفتن بازرگان با طوطی آنچه دید از طوطیان هندوستان. ۸۶
- شنیدن آن طوطی حرکت آن طوطیان و مردن آن طوطی در قفس و نوحهٔ خواجه بروی. ۸۸
- تفسیر قول حکیم. ۸۸
- و در معنی قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ سَعْدًا لَفَيُورُ وَأَنَا أَعْيَرُ مِنْ سَعْدٍ وَاللَّهُ أَعْيَرُ مِنِّي وَ مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ. ۹۱
- رجوع به حکایت خواجه تاجر. ۹۳
- برون انداختن مرد تاجر طوطی را از قفس و پریدن طوطی مرده. ۹۴
- وداع کردن طوطی خواجه را و پریدن. ۹۴
- مضرت تعظیم خلق و انگشت نمای شدن. ۹۵
- تفسیر مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ. ۹۶
- داستان پیر چنگی که در عهد عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از بهر خدا روز بینوایی چنگ زد میان گورستان. ۹۸
- در بیان این حدیث که إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرَكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا. ۱۰۰
- قصهٔ سؤال کردن عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا از مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که امروز باران بارید. چون تو سوی گورستان رفتی جامه های تو چون تر نیست. ۱۰۲
- تفسیر بیت حکیم رضی الله عنه. ۱۰۳
- در معنی این حدیث که اِغْتَنِمُوا بُرْدَ الرَّبِيعِ إِلَى آخِرِهِ. ۱۰۴
- پرسیدن صدیقه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا از مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که سِرِّ باران امروزی چه بود. ۱۰۵
- بقیهٔ قصهٔ پیر چنگی و بیان مخلص آن. ۱۰۶
- در خواب گفتن هاتف مر عمر را رَضِيَ اللهُ عَنْهُ که چندین زر از بیت المال به آن مرد ده که در گورستان خفته است. ۱۰۷
- نالدن ستون حثانه چون برای پیغامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منبر ساختند که جماعت انبوه شد. گفتند ما روی مبارک ترا به هنگام وعظ نمی بینیم و شنیدن رسول و

- صحابه آن ناله را و سؤال و جواب مصطفی صلی الله علیه و سلم با سنون، صریح ۱۰۷
- اظهار معجزه پیغامبر صلی الله علیه و سلم به سخن آمدن سنگ ریزه در دست
ابو جهل علیه اللعنه و گواهی دادن سنگ ریزه بر حقیقت محمد صلی الله علیه و
سلم به رسالت او ۱۰۹
- بقیه قصه مطرب و پیغام رسانیدن امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه به او آنچه
هاتف آواز داد ۱۱۰
- گردانیدن عمر رضی الله عنه نظر او را از مقام گریه که هستی است به مقام استغراق ۱۱۲
- تفسیر دعای آن دو فرشته که هر روز بر سر هر بازاری مُنادی می کنند که اَللّهُمَّ اَعْطِ
کُلَّ مُتَمَنٍّ خَلْفًا اَللّهُمَّ اَعْطِ کُلَّ مُتَمَنٍّ خَلْفًا و بیان کردن که آن مُنفق مجاهد راه حق
است نی مُسرف راه هوا ۱۱۳
- قصه خلیفه که در کرم در زمان خود از حاتم طایی گذشته بود و نظیر خود نداشت ۱۱۴
- قصه اعرابی درویش و ماجرای زن با او به سبب قلت و درویشی ۱۱۵
- مغرور شدن مریدان محتاج به مدعیان مزور و ایشان را شیخ و محتشم واصل
پنداشتن و نقل را از نقد فرق نداشتن و بر بسته را از بر رسته ۱۱۵
- در بیان آن که نادر افتد که مریدی در مدعی مزور اعتقاد به صدق بندد که او کسی
است و بدین اعتقاد به مقامی برسد که شیخش در خواب ندیده باشد و آب و آتش
او را گزند نکند و شیخش را گزند کند، و لیکن به نادر نادر ۱۱۶
- صبر فرمودن اعرابی زن خود را و فضیلت صبر و فقر بیان کردن با زن ۱۱۷
- نصیحت کردن زن مر شوی را که سخن افزون از قدم و از مقام خود مگو، لِمَ تَقُولُونَ
مَا لَا تَفْعَلُونَ که این سخنها اگرچه راست است این مقام توکل ترا نیست و این سخن
گفتن فوق مقام و معامله خود زیان دارد، وَ کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ، باشد ۱۱۸
- نصیحت کردن مرد مر زن را که در فقیران به خواری منگر و در کار حق به گمان کمال
نگر و طعنه مزین بر فقر و در فقیران به خیال و گمان بی نوایی خویشتن ۱۱۹
- در بیان آنکه جنبیدن هر کسی از آنجا که وی است هر کس را از جنبه وجود خود
بیند. تابه نبود آفتاب را نبود نماید و سرخ سرخ نماید چون تابه از رنگها بیرون
آید سپید شود از همه تابه های دیگر او راستگوتر باشد و امام باشد ۱۲۱
- مراعات کردن زن شوهر را و استغفار کردن از گفته خویش ۱۲۲
- در بیان این خبر که إِنَّهُمْ يَغْلِبُونَ الْعَاقِلَ وَيَغْلِبُهُنَّ الْجَاهِلُ ۱۲۴
- تسلیم کردن مرد خود را به آنچه التماس زن بود از طلب معیشت و آن اعتراض زن
را اشارت حق دانستن ۱۲۴
- در بیان آن که موسی و فرعون هر دو مسخر مشیت اند چنانکه زهر و پازهر و ظلمات
و نور و مناجات کردن فرعون بخلوت تا ناموس نشکند ۱۲۵
- سبب حرمان اشقیاء از دو جهان که خَسَرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ۱۲۶

- حقیر و بی خصم دیدن دیده‌های حسّ صالح و نافع صالح علیه السّلام را، چون خواهد که حق لشکری را هلاک کند در نظر ایشان حقیر نماید خصمان را و اندک، اگرچه غالب باشد آن خصم وَ يَقْلِلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ۱۳۸
- در معنی آن که مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ۱۳۱
- در معنی آنکه آنچه ولیّ کند مرید را نشاید گستاخی کردن و همان فعل کردن که حلوا طیب را زیان ندارد اما بیمار را زیان دارد و سرما و برف انگور رسیده را زیان ندارد اما غوره را زیان دارد که در راه است که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ [نشده است] ۱۳۲
- مَخْلُصٌ ماجرای عرب و جفت او ۱۳۳
- دل نهادن عرب بر التماس دلبر خویش و سوگند خوردن که در این تسلیم مرا حیلتي و امتحانی نیست ۱۳۵
- تعیین کردن زن طریق طلب روزی کدخدای خود را و قبول کردن او ۱۳۶
- هدیه بردن عرب سبوی آب باران از میان بادیه سوی بغداد با امیرالمؤمنین بر پنداشت آنکه آنجا هم قحط آب است ۱۳۷
- در نمود دوختن زن عرب سبوی آب باران را و مهر نهادن بر وی از غایت اعتقاد عرب ۱۳۸
- در بیان آنکه چنانکه گدا عاشق کرم است و عاشق کریم، کرم کریم هم عاشق گدا است. اگر گدا را صبر بیش بود، کریم بر در او آید، و اگر کریم را صبر بیش بود، گدا بر در او آید. اما صبر گدا کمال گدا است و صبر کریم نقصان او است ۱۳۹
- فوق میان آنکه درویش است به خدا و تشنه خدا و میان آنکه درویش است از خدا و تشنه غیر است ۱۴۰
- پیش آمدن نقیبان و دربانان خلیفه از بهر اکرام اعرابی و پذیرفتن هدیه او را ۱۴۱
- در بیان آنکه عاشق دنیا بر مثال عاشق دیواری است که بر او تاب آفتاب زند و جهد و جهاد نکرد تا فهم کند که آن تاب و رونق از دیوار نیست از قرص آفتاب است در آسمان چهارم. لاجرم کلیّ دل بر دیوار نهاد چون پرتو آفتاب به آفتاب پیوست او محروم ماند ابدًا وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ۱۴۲
- مثل عرب إِذَا زَنَيْتَ فَأَنْزِلْ بِالْحُرَّةِ وَإِذَا سَرَقْتَ فَاسْرِقْ أَلْدُرَّةَ ۱۴۳
- سپردن عرب هدیه را یعنی سبوی را به غلامان خلیفه ۱۴۳
- حکایت ماجرای نحوی و کشتیان ۱۴۴
- قبول کردن خلیفه هدیه را و عطا فرمودن با کمال بی نیازی از آن هدیه و از آن سبوی ۱۴۵
- در صفت پیر و مطاوعت وی ۱۴۹
- وصیت کردن رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و سَلَّمَ مر علی را کرم الله وجهه که چون هر کسی به نوع طاعتی تقرب جوید به حق، تو تقرب جوی به صحبت عاقل و بنده خاص، تا از ایشان همه پیش قدم‌تر باشی ۱۵۰

۱۵۱	کبودی زدن قروینی بر شانه گاه صورت شیر و پشیمان شدن او به سبب زخم سوزن.
۱۵۳	رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار.
۱۵۴	امتحان کردن شیر گرگ را و گفتن که پیش آی ای گرگ، بخش کن صیدها را میان ما.
	قصه آن کس که در یاری بکوفت. از درون گفت کیست آن، گفت منم. گفت چون
۱۵۵	تو توی در نمی گشایم، هیچ کس را از یاران نمی شناسم که او من باشد، برو.
۱۵۶	[صفت توحید].
۱۵۷	ادب کردن شیر گرگ را که در قسمت بی ادبی کرده بود.
	تهدید کردن نوح علیه السلام مر قوم را که با من می پیچید که من رو پوشم، با خدای
۱۵۸	می پیچید در میان این بحقیقت ای مخدولان.
۱۶۰	نشاندن پادشاهان صوفیان عارف را پیش روی خویش تا چشمشان بدیشان روشن شود.
	آمدن مهمان پیش یوسف علیه السلام و تقاضا کردن یوسف علیه السلام از او
۱۶۰	تحفه و ارمغان.
	گفتن مهمان یوسف را علیه السلام که آینه آوردمت. ارمغان [که تا هر یاری که
۱۶۲	در وی نگری روی خرب خویش را بینی مرا یاد کنی.
	مرتد شدن کاتب وحی بسبب آنکه پرتو وحی بر او زد آن آیت را پیش از پیغامبر
۱۶۳	صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بخواند گفت پس من هم محلّ وحیم.
	دعا کردن بَلْعَمَ باعور که موسی و قومش را از این شهر که حصار داده اند بی مراد باز
۱۶۶	گردان، و مستجاب شدن دعای او.
	اعتماد کردن هاروت و ماروت بر عصمت خویش و آمیزی اهل دنیا خواستن و
۱۶۸	در فتنه افتادن.
۱۶۹	باقی قصه هاروت و ماروت و نکال و عقوبت ایشان هم در دنیا به چاه بابل.
۱۶۹	به عبادت رفتن کر بر همسایه رنجور خویش.
۱۷۱	اوّل کسی که در مقابله نصّ قیاس آورد ابلیس بود.
۱۷۲	در بیان آنکه حال خود و مستی خود پنهان باید داشت از جاهلان.
۱۷۴	قصه مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری.
	پرسیدن پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مر زید را امروز چونی و چون برخاستی
۱۷۶	و جواب گفتن او که اصحبت مومنا یا رسول الله.
	متهم کردن غلامان و خواجه تاشان مر لقمان را که آن میوه های ترونده را که
۱۷۹	می آوردیم او خورده است.
۱۸۰	بقیه قصه زید در جواب رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ.
	گفتن پیغامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مر زید را که این سر را فاش تر از این مگو و
۱۸۳	متابعیت نگه دار.
۱۸۳	رجوع به حکایت زید.

- آتش افتادن در شهر به ایام عمر رضی الله عنه. ۱۸۵
 خدو انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و انداختن امیرالمؤمنین
 علی شمشیر از دست. ۱۸۶
 سؤال کردن آن کافر از علی کرم الله وجهه که چون [بر چون] منی مظفر شدی، شمشیر
 از دست چون انداختی. ۱۸۸
 جواب گفتن امیرالمؤمنین که سبب افکندن شمشیر از دست چه بوده است در آن حالت. ۱۸۹
 گفتن پیغامبر صلی الله علیه و سلم به گوش رکابدار امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه
 که کشتن علی بر دست تو خواهد بودن، خبرت کردم. ۱۹۲
 تعجب کردن آدم علیه السلام از ضلالت ابلیس لعین و عجب آوردن. ۱۹۴
 بازگشتن به حکایت علی کرم الله وجهه و مسامحت کردن او با خونی خویش. ۱۹۵
 افتادن رکابدار هر باری پیش امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که ای امیرالمؤمنین
 مرا بکش و از این قضا برهان. ۱۹۶
 بیان آنکه فتح طلبیدن مصطفی صلی الله علیه و سلم مکه را و غیر مکه را جهت
 دوستی مُلک دنیا نبود چون فرموده است که الدنیا جیفه، بلکه به امر بود. ۱۹۷
 گفتن امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه با قرین خود که چون خدو انداختی در روی
 من نفس من جنبید و اخلاص عمل نماند، مانع کشتن تو آن شد. ۱۹۸

دفتر دوم

- دباجه. ۲۰۳، ۲۰۵
 مجلد دوم از مثنوی. ۲۰۷
 هلال پنداشتن آن شخص خیال را در عهد عمر رضی الله عنه. ۲۱۱
 دزدیدن مارگیر ماری را از مارگیری دیگر. ۲۱۲
 التماس کردن همراه عیسی علیه السلام زنده کردن استخوانها از عیسی علیه السلام. ۲۱۳
 اندرز کردن صوفی خادم را در تیمار داشت بهیمة و لا حول [گفتن] خادم. ۲۱۴
 حکایت مشورت کردن خدای تعالی [با فرشتگان] در ایجاد خلق. ۲۱۴
 بسنه شدن تفریر معنی حکایت به سبب میل مستمع به استماع ظاهر صورت حکایت. ۲۱۵
 التزام کردن خادم تعهد بهیمة را و تخلف نمودن. ۲۱۶
 گمان بردن کاروانیان که بهیمة صوفی رنجور است. ۲۱۸
 یافتن پادشاه باز را به خانه کمپیر زن. ۲۲۱
 حلوا خریدن شیخ احمد خسرویه جهت غریمان به الهام حق تعالی. ۲۲۴
 ترسانیدن شخصی زاهدی را که کم گری تا کور نشوی. ۲۲۷
 تمامی قصه زنده شدن استخوانها به دعای عیسی علیه السلام. ۲۲۷

خاریدن روستایی در تاریکی شیر را به ظن آنکه گاو او است.....	۲۲۹
فروختن صوفیان بهیمة مسافر را جهت سماع.....	۲۳۰
تعریف کردن منادیان قاضی مفلس را گرد شهر.....	۲۳۳
شکایت کردن اهل زندان پیش وکیل قاضی از دست آن مفلس.....	۲۳۴
تتمه قصه مفلس.....	۲۳۵
مثّل.....	۲۳۹
ملامت کردن مردم شخصی را که مادرش را گشت به تهمت.....	۲۴۱
امتحان پادشاه به آن دو غلام که نو خریده بود.....	۲۴۴
به راه کردن شاه یکی را از آن دو غلام، و از این دیگر پرسیدن.....	۲۴۵
قسم غلام در صدق و وفای یار خود از طهارت ظنّ خود.....	۲۴۶
خسد کردن حشم بر غلام خاص.....	۲۵۳
[گرفتار شدن باز میان چغدان به ویرانه.....]	۲۵۶
کلوخ انداختن تشنه از سر دیوار در جوی آب.....	۲۵۹
فرمودن والی آن مرد را که این خار بُن را که نشانده‌ای بر سر راه برکن.....	۲۶۱
آمدن دوستان به بیمارستان جهت پرسش ذالّثون مضری رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.....	۲۶۸
فهم کردن مریدان که ذالّثون دیوانه نشد [ه است] قاصد کرده است.....	۲۷۰
رجوع به حکایت ذالّثون رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.....	۲۷۰
امتحان کردن خواجه لقمان زیرکی لقمان را.....	۲۷۱
ظاهر شدن فضل و زیرکی لقمان پیش امتحان کنندگان.....	۲۷۳
تتمه حسد آن حشم بر آن غلام خاص.....	۲۷۶
عکس تعظیم پیغام سلیمان در دل بلقیس از صورت حقیر هدهد.....	۲۷۷
إنکار فلسفی بر قراءتِ إِنْ اصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا.....	۲۷۹
إنکار کردن موسی علیه السّلام بر مناجات شبان.....	۲۸۳
عتاب کردن حق تعالی موسی را علیه السّلام از بهر آن شبان.....	۲۸۴
وحی آمدن موسی را علیه السّلام در عُذر آن شبان.....	۲۸۵
پرسیدن موسی از حق سرّ غلبه ظالمان را.....	۲۸۷
رنجانیدن امیری خفته‌ای را که مار در دهانش رفته بود.....	۲۹۰
اعتماد کردن بر تملّق و وفای خرس.....	۲۹۲
گفتن نابینای سایل که دو کوری دارم.....	۲۹۵
تتمه حکایت خرس و آن ابله که بر وفای او اعتماد کرده بود.....	۲۹۵
گفتن موسی علیه السّلام گوساله پرست را که آن خیال اندیشی و حزم تو کجا است.....	۲۹۷
ترک کردن آن مرد ناصح بعد از مبالغه پند مغرور خرس را.....	۲۹۸
تملّق کردن دیوانه جالینوس را و ترسیدن جالینوس.....	۲۹۹

- سبب پریدن و چریدن مرغی با مرغی که جنس او نبود. ۳۰۰.....
- تتمه اعتماد آن مغرور بر تعلق خرس..... ۳۰۱.....
- رفتن مصطفی علیه السلام به عیادت صحابی، و بیان فایده عیادت..... ۳۰۲.....
- وحی کردن حق تعالی به موسی علیه السلام که چرا به عیادت من نیامدی. ۳۰۳.....
- تنها کردن باغبان صوفی و فقیه و علوی را از همدیگر..... ۳۰۳.....
- رجعت به قصه مریض و عیادت پیغامبر علیه السلام..... ۳۰۶.....
- گفتن شیخی ابویزید را که کعبه منم، گرد من طوافی می کن..... ۳۰۶.....
- حکایت..... ۳۰۷.....
- دانستن پیغامبر علیه السلام که سبب رنجوری آن شخص گستاخی بوده است در دعا..... ۳۰۸.....
- عذر گفتن دلک با سپید اجل که چرا فاحشه را نکاح کرد..... ۳۱۱.....
- به حیل در سخن آوردن سایل آن بزرگ را که خود را دیوانه ساخته بود..... ۳۱۲.....
- حمله بردن سگ بر کور گدا..... ۳۱۲.....
- خواندن محتسب مست خراب افتاده را به زندان..... ۳۱۴.....
- دوم بار در سخن کشیدن سایل آن بزرگ را تا حال او معلوم تر گردد..... ۳۱۵.....
- تتمه نصیحت رسول علیه السلام بیمار را..... ۳۱۷.....
- وصیت کردن پیغامبر علیه السلام مر آن بیمار را و دعا آموزانیدنش..... ۳۲۱.....
- بیدار کردن ابلیس معاویه را که خیز وقت نماز است..... ۳۲۴.....
- از خر افگندن ابلیس معاویه را و روپوش و بهانه کردن، و جواب گفتن معاویه او را..... ۳۲۴.....
- باؤ جواب گفتن ابلیس معاویه را..... ۳۲۴.....
- باز تقریر کردن معاویه با ابلیس مکر او را..... ۳۲۶.....
- باز جواب گفتن ابلیس معاویه را..... ۳۲۷.....
- عُنف کردن معاویه با ابلیس..... ۳۲۸.....
- نالیدن معاویه به حضرت حق تعالی از ابلیس و نصرت خواستن..... ۳۲۹.....
- باز تقریر ابلیس تلبیس خود را..... ۳۲۹.....
- باز جستن معاویه حقیقت غرض را از ابلیس..... ۳۳۰.....
- شکایت قاضی از آفت قضا و جواب گفتن نایب او را..... ۳۳۱.....
- به اقرار آوردن معاویه ابلیس را..... ۳۳۱.....
- راست گفتن ابلیس ضمیر خود را به معاویه..... ۳۳۲.....
- فضیلت حسرت نخوردن آن مُخلَص بر قوت نماز جماعت..... ۳۳۲.....
- تتمه اقرار ابلیس به معاویه مکر خود را..... ۳۳۳.....
- فوت شدن دزد به آواز دادن آن شخص صاحب خانه را که نزدیک آمده بود که دزد
را دریابد و بگیرد..... ۳۳۴.....
- قصه منافقان و مسجد حُرّاز ساختن ایشان..... ۳۳۵.....

فریفتن منافقان پیغامبر را عَلَيْهِ السَّلام تا به مسجد ضرارش برند.	۳۳۶
اندیشیدن یکی از صحابه به انکار که رسول چرا ستاری نمی‌کند.	۳۳۸
قصه آن شخص که اشتر ضالّه خود می‌جُست و می‌پرسید.	۳۳۹
متردّد شدن در میان مذهب‌های مخالف و بیرون شو و مخلص یافتن.	۳۳۹
امتحان هر چیزی تا ظاهر شود خیر و شرّی که در وی است.	۳۴۱
شرح فایده حکایت آن شخص شتر جوینده.	۳۴۲
بیان آنکه ذر هر نفسی فتنه مسجد ضرار هست.	۳۴۳
حکایت هندو که با بار خود جنگ می‌کرد بر کاری و خبر نداشت که او هم بدان مبتلا است.	۳۴۴
قصد کردن عُزان به کشتن یک مردی تا آن دگر بترسد.	۳۴۵
بیان حال خود پرستان و ناشکران در نعمت و جود انبیا و اولیا عَلَيْهِمُ السَّلام.	۳۴۶
شکایت گفتن پیرمردی به طبیب از رنج‌وریها و جواب گفتن طبیب او را.	۳۴۷
قصه جوحی و آن کودک که پیش جنازه پدر خویش نوحه می‌کرد.	۳۴۸
ترسیدن کودک از آن شخص صاحب جُنه و گفتن آن شخص که ای کودک مترس	
که من نامردم.	۳۵۰
قصه تیراندازی و ترسیدن او از سواری که در بیشه می‌رفت.	۳۵۱
قصه اعرابی و ریگ در جوال کردن و ملامت کردن آن فیلسوف او را.	۳۵۱
کرامات ابراهیم اَدهم بر لب دریا.	۳۵۲
آغاز منور شدن عارف به نور غیب‌بین.	۳۵۴
طعن زدن بیگانه در شیخ و جواب گفتن مرید شیخ او را.	۳۵۷
بقیه قصه ابراهیم اَدهم بر لب آن دریا.	۳۵۹
دعوی کردن آن شخص که خدای تعالی مرا نمی‌گیرد به گناه و جواب گفتن شعیب	
عَلَيْهِ السَّلام مر او را.	۳۶۰
بقیه قصه طعنه زدن آن مرد بیگانه در شیخ.	۳۶۱
گفتن عایشه رَضِیَ اللهُ عَنْهَا مصطفی را عَلَيْهِ السَّلام که تو بی مُصْلا به هر جا نماز	
می‌کنی چون است.	۳۶۲
کشیدن موش مهار شتر را و مُعجب شدن موش در خود.	۳۶۳
کرامات آن درویش که در کشتی متهمش کردند.	۳۶۵
تشنّع صوفیان بر آن صوفی که پیش شیخ بسیار می‌گوید.	۳۶۶
عذر گفتن فقیر با شیخ.	۳۶۷
بیان دعوی که عین آن دعوی گواه صدق خویش است.	۳۶۹
سجده کردن یحیی عَلَيْهِ السَّلام در شکم مادر مسیح را علیه السَّلام.	۳۷۰
اشکال آوردن بر این قصه.	۳۷۱
جواب اشکال.	۳۷۱

- سخن گفتن به زبان حال و فهم کردن آن. ۳۷۲
- پذیرا آمدن سخن باطل در دل باطلان. ۳۷۲
- جُستن آن درخت که هر که میوه آن درخت خورد نمیرد. ۳۷۳
- شرح کردن شیخ سر آن درخت با آن طالب مقلد. ۳۷۴
- منازعت چهار کس جهت انگور که هر یکی به نام دیگر فهم کرده بود آن را. ۳۷۵
- برخاستن مخالفت و عداوت از میان انصار به برکات رسول عَلَیْهِ السَّلام. ۳۷۶
- قصه بپجگان که مرغ خانگی پروردشان. ۳۷۹
- حیران شدن حاجیان در کرامات آن زاهد که در بادیه تنهایش یافتند. ۳۸۰
- دفتر سوم ۳۸۳
- *****
- دیباچه. ۳۸۵
- مجلد سیم از کتاب مثنوی. ۳۸۷
- قصه خوردندگان پیل بچه از حرص، و ترک نصیحت ناصح. ۳۹۰
- بقیه قصه متعزضان پیل بچگان. ۳۹۲
- بازگشتن به حکایت پیل. ۳۹۳
- بیان آنکه خطای مُحَبَّان بهتر است از صواب بیگانگان بر محبوب. ۳۹۴
- امر حق به موسی علیه السلام که مرا به دهانی خوان که بدان دهان گناه نکرده‌ای. ۳۹۵
- بیان آنکه الله گفتن نیازمند، عین لَبیک گفتن حق است. ۳۹۵
- فریفتن روستایی شهری را و به دعوت خواندن به لابه و الحاح بسیار. ۳۹۸
- قصه اهل سبا و طاعی کردن نعمت ایشان را و در رسیدن شومی طغیان و کفران در ایشان و بیان فضیلت شکر و وفا. ۳۹۹
- جمع آمدن اهل آفت هر صباحی بر در صومعه عیسی عَلَیْهِ السَّلام جهت طلب شفا به دعای او. ۴۰۰
- باقی قصه اهل سبا. ۴۰۳
- بقیه داستان رفتن خواجه به دعوت روستایی سوی ده. ۴۰۵
- دعوت باز بطآن را از آب به صحرا. ۴۰۶
- قصه اهل ضروان و حبلیت کردن ایشان تا بی زحمت درویشان باغها را قطف کنند. ۴۰۷
- روان شدن خواجه بسوی ده. ۴۰۸
- رفتن خواجه و قومش بسوی ده. ۴۱۰
- نواختن مجنون آن سگ را که مقیم کوی لیلی بود. ۴۱۲
- رسیدن خواجه و قومش به ده و نادیده و ناشناخته آوردن روستایی ایشان را. ۴۱۳
- افتادن شغال در خم رنگ و رنگین شدن و دعوی طاوسی کردن میان شغالان. ۴۱۸

چرب کردن مرد لا فی لب و سبلت خود را هر بامداد به پوست دُنبه و بیرون آمدن	
میان حریفان که من چنین خورده‌ام و چنان.	۴۱۸
ایمن بودن بَلْعَم با عور که امتحانها کرد حضرت او را و از آنها روی سپید آمده بود.	۴۱۹
دعوی طاووسی کردن آن شغال که در حُم صَبَاغ افتاده بود.	۴۲۰
تشبیه فرعون و دعوی الرّهیت او بدان شغال که دعوی طاووسی می‌کرد.	۴۲۱
تفسیر وَ لَتَعْرِ فَتَهُمْ فِی لَحْیِ الْقَوْلِ.	۴۲۲
قصهٔ هاروت و ماروت و دلیری ایشان بر امتحانات حق تعالی.	۴۲۲
قصهٔ خواب دیدن فرعون آمدن موسی را علیه السّلام و تدارک اندیشیدن.	۴۲۴
به میدان خواندن بنی اسرائیل برای حیلۀ ولادت موسی علیه السّلام.	۴۲۵
حکایت.	۴۲۵
باز گشتن فرعون از میدان به شهر، شاد به تفریق بنی اسرائیل از زنانشان در شب حمل.	۴۲۶
جمع آمدن عمران با مادر موسی و حامله شدن مادر موسی علیه السّلام.	۴۲۶
وصیت کردن عمران جفت خود را بعد از مجامعت که مرا ندیده باشی.	۴۲۷
ترسیدن فرعون از آن بانگ.	۴۲۷
پیدا شدن استارهٔ موسی علیه السّلام بر آسمان و غریب منجمان در میدان.	۴۲۸
خواندن فرعون زنان نوزاده را سوی میدان هم جهت مکر.	۴۲۹
به وجود آمدن موسی و آمدن عَوانان به خانهٔ عمران، و وحی آمدن به مادر موسی	
که موسی را در آتش انداز.	۴۳۰
وحی آمدن به مادر موسی که موسی را در آب افکن.	۴۳۰
حکایت مارگیر که اژدهای فسرده را مرده پنداشت و در ریسمانهایش پیچید و آورد	
به بغداد.	۴۳۱
تهدید کردن فرعون موسی را علیه السّلام.	۴۳۵
جواب موسی فرعون را در تهدیدی که می‌کردش.	۴۳۶
پاسخ فرعون موسی را عَلَیْهِ السّلام.	۴۳۶
جواب موسی فرعون را.	۴۳۷
جواب فرعون موسی را و وحی آمدن موسی را عَلَیْهِ السّلام.	۴۳۷
مهلت دادن موسی علیه السّلام فرعون را تا ساحران را جمع کند از مداین.	۴۳۷
فرستادن فرعون به مداین در طلب ساحران.	۴۴۰
خواندن آن دو ساحر پدر را از گور و پرسیدن از روان پدر حقیقت موسی عَلَیْهِ السّلام.	۴۴۱
جواب گفتن ساحر مرده با فرزندان خود.	۴۴۱
تشبیه کردن قرآن مجید را به عصای موسی و وفات مصطفی را علیه السّلام نمودن	
به خواب موسی و قاصدان تغییر قرآن را با آن دو ساحر بچه که قصد بردن عصا	
کردند چو موسی را خفته یافتند.	۴۴۲

- جمع آمدن ساحران از مداین پیش فرعون و تشریفها یافتن و دست بر سینه زدن
 ۴۴۴ در قهر خصم او که این بر ما نویسد.....
- اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل.....
 ۴۴۵
 توفیق میان این دو حدیث که الرضا بالكفر کفر و حدیث دیگر من لم یرض
 یقضایی فلیطلب رباً سوا بی.....
 ۴۴۹
 مثل در بیان آنکه حیرت مانع بحث و فکرت است.....
 ۴۵۰
 حکایت.....
 ۴۵۱
 داستان مشغول شدن عاشقی به عشق نامه خواندن و مطالعه کردن عشق نامه در
 حضور معشوق خویش، و معشوق آن را ناپسند داشتن که طلب الدلیل عند حضور
 المذلول قبیح والاشتغال بالعلم بعد الوضول إلى المعلوم مذموم.....
 ۴۵۲
 حکایت آن شخص که در عهد داود شب و روز دعا می کرد که مرا روزی حلال ده بی رنج.....
 ۴۵۴
 دویدن گاو در خانه آن دعا کننده به الحاح، قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله
 یحب الملیحین فی الدعاء زیرا عین خواست از حق تعالی و الحاح خواهنده را به
 است از آنچه می خواهد آن را از او.....
 ۴۵۶
 عذر گفتن نظم کننده و مدد خواستن.....
 ۴۵۶
 بیان آن که علم را دو پر است و گمان را یک پر است، ناقص آمد ظن به پرواز ابتر
 است، و مثال ظن و یقین در علم.....
 ۴۵۷
 مثال رنجور شدن آدمی به وهم تعظیم خلق و رغبت مشتریان به وی، و حکایت معلم.....
 ۴۵۸
 عقول خلق متفاوت است در اصل فطرت، و نزد معتزله متساوی است، تفاوت
 عقول از تحصیل علم است.....
 ۴۵۸
 در وهم افگندن کودکان استاد را.....
 ۴۵۹
 بیمار شدن فرعون هم به وهم از تعظیم خلقان.....
 ۴۵۹
 رنجور شدن استاد به وهم.....
 ۴۶۰
 در جامه خواب افتادن استاد و نالیدن او از وهم رنجوری.....
 ۴۶۰
 دوم بار در وهم افگندن کودکان استاد را که او را از قرآن خواندن ما در دسر افزایش.....
 ۴۶۱
 خلاص یافتن کودکان از مکتب بدین مکر.....
 ۴۶۱
 رفتن مادران کودکان به عیادت اوستاد.....
 ۴۶۲
 در بیان آنکه تن روح را چون لباسی است و این دست آستین دست روح است و
 این پای موزه پای روح است.....
 ۴۶۲
 حکایت آن درویش که در کوه خلوت کرده بود و بیان حلاوت انقطاع و خلوت و
 داخل شدن در این منقبت که انا جلیس من ذکرنی و انیس من استأنس بی.....
 ۴۶۳
 دیدن زرگر عاقبت کار را و سخن بر وفق عاقبت گفتن یا مستعیر ترازو.....
 ۴۶۳
 بقیه قصه آن زاهد کوهی که نذر کرده بود که میوه کوهی از درخت باز نکنم و

درخت نفسانم و کسی را نگویم صریح و کنایت که بیفشان. آن خورم که باد افگنده	
باشد از درخت.	۴۶۴
تشبیه بند و دام قصا به صورت پنهان به اثر پیدا.	۴۶۵
مضطرب شدن فقیر نذر کرده به کندن امرود از درخت و گوشمال حق رسیدن بی مهلت.	۴۶۶
متهم کردن آن شیخ را با دزدان و بریدن دستش را.	۴۶۶
کرامات شیخ اقطع و زنبیل یافتن او به دو دست.	۴۶۸
سبب جرأت ساحران فرعون بر قطع دست و پا.	۴۶۸
حکایت استر پیش شتر که من بسیار در رو می افتم و تو نمی افتی الا بتادر.	۴۷۰
اجتماع اجزای خر عَزِیر عَلَیْهِ السَّلَام بعد از پوسیدن باذن الله و درهم مرکب شدن	
پیش چشم عَزِیر علیه السَّلَام.	۴۷۰
جَزَع ناکردن شیخی بر مرگ فرزندان خود.	۴۷۱
عذر گفتن شیخ بهر ناگریستن بر فرزندان.	۴۷۲
قصه خواندن شیخ ضریر مُصْحَف را در رو و بینا شدن وقت قراءت.	۴۷۴
صبر کردن لقمان چون دید که داود حلقه ها می ساخت از سوال کردن، با این نیت	
که صبر از سوال موجب فَزَج باشد.	۴۷۴
بقیه حکایت نابینا و مُصْحَف.	۴۷۵
صفت بعضی اولیا که راضی اند به احکام، و لایه نکنند که این حکم را بگردان.	۴۷۶
سؤال کردن بهلول آن درویش را.	۴۷۶
قصه دوقی رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ و کراماتش.	۴۷۸
باز گشتن به قصه دوقی.	۴۷۹
سِرّ طلب کردن موسی خضر را علیهما السَّلَام با کمال نبوت و قربت.	۴۸۰
باز گشتن به قصه دوقی.	۴۸۰
نمودن مثال هفت شمع سوی ساحل.	۴۸۱
شدن آن هفت شمع بر مثال یک شمع.	۴۸۱
نمودن آن شمعها در نظر هفت مرد.	۴۸۲
باز شدن آن شمعها هفت درخت.	۴۸۲
مخفی بودن آن درختان از چشم خلق.	۴۸۳
یک درخت شدن آن هفت درخت.	۴۸۴
هفت مرد شدن آن هفت درخت.	۴۸۴
پیش رفتن دوقی رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ به امامت.	۴۸۶
پیش رفتن دوقی به امامت آن قوم.	۴۸۷
اقتدا کردن قوم از پس دوقی.	۴۸۸
بیان اشارت سلام سری دست راست در قیامت از هیبت محاسبه حق [و] از انبیا	

- ۴۸۹ استعانت و شفاعت خواستن.
- ۴۹۰ شنیدن دَقوقی در میان نماز افغان آن کشتی که غرق خواست شدن.
- ۴۹۱ تصوّرات مرد حازم.
- ۴۹۱ دعا و شفاعت دقّوقی در خلاص کشتی.
- انکار کردن آن جماعت بر دعا و شفاعت دقّوقی و پریدن ایشان و ناپیدا شدن در
- ۴۹۴ پردهٔ غیب و حیران شدن دقّوقی که در هوا رفتند یا در زمین.
- باز شرح کردن حکایت آن طالب روزی حلال بی کسب و رنج در عهد داود علیه السّلام
- و مستجاب شدن دعای او.
- ۴۹۵ رفتن هر دو خصم نزد داود علیه السّلام.
- ۴۹۶ شنیدن داود علیه السّلام سخن هر دو خصم و سؤال کردن از مدّعی علیه.
- ۴۹۸ حکم کردن داود علیه السّلام بر کشتهٔ گاو.
- ۴۹۹ تصرّح آن شخص از داوری داود علیه السّلام.
- ۴۹۹ در خلوت رفتن داود تا آنچه حق است پیدا شود.
- ۵۰۰ حکم کردن داود بر صاحب گاو که از سرِ گاو بر خیز، و تشنّیع صاحب گاو بر داود
- علیه السّلام.
- ۵۰۱ حکم کردن داود بر صاحب گاو که جملهٔ مال خود را به وی ده.
- ۵۰۱ عزم کردن داود علیه السّلام به خواندن خلق بدان صحرا که راز آشکارا کند و حجّتها
- را همه قطع کند.
- ۵۰۲ گواهی دادن دست و پا و زبان بر سِرّ ظالم، هم در دنیا.
- ۵۰۳ برون رفتن خلق بسوی آن درخت.
- ۵۰۳ قصاص فرمودن داود علیه السّلام خونی را بعد از الزام حجّت بر او.
- ۵۰۴ بیان آنکه نفس آدمی به جای آن خونی است که مدّعی گاو کشته بود و آن گاو کشته
- عقل است و داود حق است یا شیخ که نایب حق است که به قوّت و یاری او تواند
- ظالم را کشتن و توانگر شدن به روزی بی کسب و بی حساب.
- ۵۰۵ گریختن عیسی علیه السّلام فراز کوه از احمقان.
- ۵۰۸ قصّه اهل سبا و خماقت ایشان و اثر ناکردن نصیحت انبیا در احمقان.
- ۵۰۹ شرح آن کور دور بین و آن کر تیز شنو و آن برهنهٔ دراز دامن.
- ۵۱۱ صفت خرّمی شهر اهل سبا و ناشکری ایشان.
- ۵۱۲ آمدن پیغامبران از حق به نصیحت اهل سبا.
- ۵۱۳ معجزه خواستن قوم از پیغامبران.
- ۵۱۴ متهم داشتن قوم انبیا را.
- ۵۱۵ حکایت خرگوشان که خرگوشی را پیش پیل فرستادند که بگو که من رسول ماه
- آسمانم پیش تو که از این چشمهٔ آب حذر کن چنانکه در کتاب کلیله تمام گفته است.
- ۵۱۶

جواب گفتن انبیا طعن ایشان را و مثل زدن ایشان را.....	۵۱۷
بیان آنکه هر کس را نرسد مثل آوردن خاصه در کار الهی.....	۵۱۸
مثله زدن قوم نوح به استهزا در زمان کشتی ساختن.....	۵۱۹
حکایت آن دزد که پرسیدند چه می‌کنی نیم شب در بُن این دیوار، گفت دُهل می‌زنم.....	۵۱۹
جواب آن مثل که مُنکران گفتند از رسالت خرگوش پیغام به پیل از ماه آسمان.....	۵۲۰
معنی حزم و مثال مرد حازم.....	۵۲۱
وخامت کار آن مرغ که ترک حزم کرد از حرص و هوا.....	۵۲۲
حکایت نذر کردن سگان هر زمستان که این تابستان چون بیاید خانه سازیم از بهر زمستان را.....	۵۲۳
منع کردن [مُنکران] انبیا را از نصیحت کردن و حجت آوردن جبریانه.....	۵۲۴
جواب انبیا عَلَیْهِمُ السَّلَام مر جبریانه را.....	۵۲۵
مکّر کردن کافران حجت‌های جبریانه را.....	۵۲۵
باز جواب انبیا عَلَیْهِمُ السَّلَام ایشان را.....	۵۲۵
مکّر کردن قوم اعتراض ترجیه بر انبیا عَلَیْهِمُ السَّلَام.....	۵۲۶
باز جواب انبیا عَلَیْهِمُ السَّلَام.....	۵۲۷
حکمت آفریدن دوزخ آن جهان و زندان این جهان تا معبد متکبران باشد که اُتیا طوعاً اَوْ کَرْها.....	۵۲۸
بیان آنکه حق تعالی صورت ملوک را سبب مسخر کردن جباران که مسخر حق نباشند ساخته است چنانکه موسی عَلَیْهِ السَّلَام باب صغیر ساخت بر رتض قدس جهت رکوع جباران بنی اسرائیل وقت در آمدن که اُدْخُلُوا اَلْبَابَ سُجَّدًا و قولوا حِطَّة.....	۵۲۹
قصه عشق صوفی بر سفره تنهی.....	۵۳۰
مخصوص بودن یعقوب عَلَیْهِ السَّلَام به چشیدن جام حق از روی یوسف و کشیدن بوی حق از بوی یوسف و حرمان برادران و غیر هم از این هر دو.....	۵۳۱
حکایت امیر و غلامش که نمازبازه بود و انس عظیم داشت در نماز و مناجات با حق.....	۵۳۲
نومید شدن انبیا از قبول و پذیرایی منکران قوله حتّی اِذَا اسْتِیْأَسَ الرَّسُلُ.....	۵۳۳
بیان آنکه ایمان مقلّد خوف است و رجا.....	۵۳۴
بیان آنکه رسول علیه السَّلَام فرمود اِنَّ اللهَ تَعَالٰی اَوْلِیَاءُ اَخْفِیَاء.....	۵۳۴
حکایت مندیل در تنور پُر آتش انداختن اَنَس رَضِیَ اللهُ عَنْهُ و ناسوختن.....	۵۳۵
قصه فریاد رسیدن رسول علیه السَّلَام کاروان عرب را که از تشنگی و بی آبی درمانده بودند و دل بر مرگ نهاده، شتران و خلق زبان برون انداخته.....	۵۳۶
مشک آن غلام از غیب پُر آب کردن به معجزه و آن غلام سیاه را سپید رو کردن بِاَذْنِ الله تعالی.....	۵۳۷
دیدن خواجه غلام خود را سپید و ناشناختن که او است و گفتن که غلام مرا تو	

- کشته‌ای خرنث گرفت و خدا ترا به دست من انداخت. ۵۳۸
- بیان آنکه حق تعالی هر چه داد و آفرید از سماوات و ارضین و اعیان و أعراض همه
به استدعای حاجت آفرید. خود را محتاج چیزی باید کردن تا بدهد که اُمُّ
- یجیب اَلْمُضْطَّرُّ إِذَا دَعَا، اضطرار گواه استحقاق است. ۵۳۹
- آمدن آن زن کافر با طفل شیرخواره بنزدیک مصطفی علیه السّلام و ناطق شدن
- عیسی وار به معجزات رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ. ۵۴۰
- ربودن عقاب موزة مصطفی علیه السّلام و بردن بر هوا و نگون کردن و از موزه مار
- سیاه فرو افتادن. ۵۴۱
- وجه عبرت گرفتن از این حکایت و یقین دانستن که إِنْ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا. ۵۴۲
- استدعای آن مرد از موسی زبان بهایم با طیور. ۵۴۳
- رحی آمدن از حق تعالی به موسی که پیامورش چیزی که استدعا می‌کند یا بعضی از آن. ۵۴۳
- قانع شدن آن طالب به تعلیم زان مرغ خانگی و سگ و اجابت موسی علیه السّلام. ۵۴۴
- جواب خروس سگ را. ۵۴۵
- خجل گشتن خروس پیش سگ بسبب دروغ شدن در آن سه وعده. ۵۴۶
- خبر کردن خروس از مرگ خواجه. ۵۴۶
- دویدن آن شخص بسوی موسی به زنه‌ار چون از خروس خبر مرگ خود شنید. ۵۴۷
- دعا کردن موسی آن شخص را تا به ایمان رود از دنیا. ۵۴۸
- اجابت کردن حق تعالی دعای موسی را علیه السّلام. ۵۴۸
- حکایت آن زنی که فرزندش نمی‌زیست. بنالید. جواب آمد که آن عوض ریاضت
- تست و به جای جهاد مجاهدان است ترا. ۵۴۹
- در آمدن حمزه رضی اللّٰهُ عَنْهُ در جنگ بی زره. ۵۵۰
- جواب حمزه مر خلق را. ۵۵۰
- حیلة دفع مغبون شدن در بیع و سُرا. ۵۵۳
- وفات یافتن بلال رضی اللّٰهُ عنه با شادی. ۵۵۴
- حکمت ویران شدن تن به مرگ. ۵۵۵
- تشبیه دنیا که بظاهر فراخ است و به معنی تنگ، و تشبیه خواب که خلاص است
- از این تنگی. ۵۵۵
- بیان آنکه هر چه غفلت و غم و کافلی و تاریکی است همه از تن است که ارضی
- است و سفلی. ۵۵۶
- تشبیه نصّ با قیاس. ۵۵۷
- آدَابُ الْمُسْتَمْعِنِ وَ الْأُمْرِیدِینِ عِنْدَ فِیضِ الْحِکْمَةِ مِنْ لِسَانِ الشَّیْخِ. ۵۵۸
- شناختن هر حیوانی بوی عَدُوّ خود را و حذر کردن و بطالت و خسارت آنکس که
- عدوّ کسی بود که از او حذر ممکن نیست و فرار ممکن نی و مقابله ممکن نی. ۵۵۹

فرق میان دانستن چیزی به مثال و تقلید و میان دانستن ماهیت آن چیز.....	۵۶۰
جمع و توفیق میان نفی و اثبات یک چیز از روی نسبت و اختلاف جهت.....	۵۶۱
مسأله فنا و بقای درویش.....	۵۶۲
قضه وکیل صدر جهان که مُتهم شد و از بخارا گریخت از بیم جان، باز عشقش کشید	
روکشان که کار جان سهل باشد عاشقان را.....	۵۶۲
پیدا شدن روح القدس به صورت آدمی بر مریم به وقت برهنگی و غسل کردن و	
پناه گرفتن به حق تعالی.....	۵۶۳
گفتن روح القدس مریم را که من رسول حَقَم به تو، آشفته مشو و پنهان مشو از	
من که فرمان این است.....	۵۶۶
عزم کردن آن وکیل از عشق که رجوع کند به بخارا لایبالی وار.....	۵۶۷
پرسیدن معشوقی از عاشق غریب خود که از شهرها کدام شهر را خوشتر یافتی و	
انبوه تر و محتشم تر و پر نعمت تر و دلگشای تر.....	۵۶۸
منع کردن دوستان او را از رجوع کردن به بخارا و تهدید کردن و لایبالی گفتن او.....	۵۶۸
لایبالی گفتن عاشق ناصح و عادل را از سرِ عشق.....	۵۶۹
رو نهادن آن بنده عاشق سوی بخارا.....	۵۷۰
در آمدن آن عاشق لایبالی در بخارا و تحذیر کردن دوستان او را از پیدا شدن.....	۵۷۱
جواب گفتن عاشق عاذلان را و تهدید کنندگان را.....	۵۷۲
رسیدن آن عاشق به معشوق خویش چون دست از جان خود بشت.....	۵۷۳
صفت آن مسجد که عاشق گش بود و آن عاشق مرگ جوی لایبالی که در او مهمان شد.....	۵۷۳
مهمان آمدن در آن مسجد.....	۵۷۴
ملاطت کردن اهل مسجد آن مهمان عاشق را از شب خفتن در آنجا و تهدید کردن مرو را.....	۵۷۴
جواب گفتن عاشق عاذلان را.....	۵۷۵
عشق جالینوس بر این حیات دنیا بود که هنر او همین جا به کار می آید هنری نورزیده	
است که در آن بازار به کار آید آنجا خود را به عوام یکسان می بیند.....	۵۷۶
دیگر باره ملاطت کردن اهل مسجد مهمان را از شب خفتن در آن مسجد.....	۵۷۷
گفتن شیطان قریش را که به جنگ احمد آید که من یاریها کنم و قبیله خود را به	
یاری خوانم و وقت ملاقات صفین گریختن او.....	۵۷۹
مکرر کردن عاذلان پند را بر آن مهمان آن مسجد مهمان گش.....	۵۸۱
جواب گفتن مهمان ایشان را و مثل آوردن به دفع کردن حارس کشت به بانگ دف	
از کشت، شتری را که کوس محمودی بر پشت او زدندی.....	۵۸۲
تمثیل گریختن مؤمن و بی صبری او در بلا به اضطراب و بی قراری نخود و دیگر	
حواجی در جوش دیگ و بر دویدن تا برون جهند.....	۵۸۵
تمثیل صابر شدن مؤمن چون بر شرّ و خیر بلا واقف شود.....	۵۸۶

- ۵۸۷ عذر گفتن کدبانو با نخود و حکمت در جوش داشتن کدبانو نخود را.
- ۵۸۷ باقی قصه مهمان آن مسجد مهمان کُش و نِیات و صدق او.
- ۵۸۸ ذکر خیال بد اندیشیدن قاصر فهمان.
- ۵۸۹ تفسیر این خبر مصطفی علیه السلام که لِلْقُرْآنِ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ لَبَطْنُهُ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ. ... بیان آنکه رفتن انبیا و اولیا [عَلَيْهِمُ السَّلَام] به کوهها و غارها جهت پنهان کردن خویش نیست و جهت خوف و تشویش خلق نیست بلکه جهت ارشاد خلق است، و تحریر بر انقطاع از دنیا به قدر ممکن.
- ۵۹۰ تشبیه صورت اولیا و صورت کلام اولیا به صورت عصای موسی و صورت افسون عیسی عَلَيْهِمَا السَّلَام.
- ۵۹۱ تفسیر یا حِبَالُ أَوَّيَّ مَعَهُ وَالطَّيْرُ. ... جواب طعنه زننده در مثنوی از قصور فهم خود.
- ۵۹۲ مَثَل زدن در رمیدن کره اسب از آب خوردن بسبب شخولیدن سایبان.
- ۵۹۳ بقیه ذکر آن مهمان مسجد مهمان کُش.
- ۵۹۳ تفسیر آیت وَ أَجْلَبَ عَلَيْهِمُ يَحْيٰىكَ وَ رَجَلُكَ. ... رسیدن بانگ طلسمی نیمشب مهمان مسجد را.
- ۵۹۴ ملاقات آن عاشق با صدر جهان.
- ۵۹۶ جذب هر عنصری جنس خود را که در ترکیب آدمی مُحَنَس شده است به غیر جنس.
- ۵۹۸ مُنْجَذِب شدن جان نیز به عالم ارواح و تقاضای او و میل او به مقر خود و منقطع شدن از اجزای اجسام که کُنده پای باز روح اند.
- ۵۹۸ فسخ عزام و نقضها جهت با خبر کردن آدمی را از آنکه مالک و قاهر او است و گاهگاه عزم او را فسخ ناکردن و نافذ داشتن تا طمع او را بر عزم کردن دارد تا باز عزمش را بشکند تا تنبیه بر تنبیه بود.
- ۶۰۰ نظر کردن پیغامبر علیه السلام به اسیران و تبسم کردن و گفتن که عَجَبْتُ مِنْ قَوْمٍ يُجْرُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِالسَّلَاسِلِ وَ الْأَغْلَالِ. ... تفسیر این آیت که إِنَّ تَسْتَفْتَحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ، آیه. ای طاعنان می گفتید که از ما و محمد علیه السلام آنکه حق است، فتح و نُصْرَتش ده، و این بدان می گفتید تا گمان آید که شما طالب حقیقت بی غرض اکنون محمد را نصرت دادیم تا صاحب حق را ببینید.
- ۶۰۱ سر آنکه، بی مراد باز گشتن رسول علیه السلام را خدیبیه حق تعالی لقب آن فتح کرد که إِنَّا فَتَحْنَاكَ بِهِ صَوْرَتِ عَلَّقٍ بُوَد و به معنی فتح چنانکه شکستن مُشْک بظاهر شکستن است و به معنی درست کردن مُشْکی او را و تکمیل فواید او است.
- ۶۰۲ تفسیر این خبر که مصطفی علیه السلام فرمود لَا تَفْضَلُونِي عَلَى يُونُسَ بْنِ مَتَّى. ... آگاه شدن پیغامبر علیه السلام از طعن ایشان بر شماتت او.
- ۶۰۳

- بیان آنکه طاغی در عین قاهری مقهور است، و در عین منصوری مأسور. ۶۰۵
 جذب معشوق عاشق را مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ الْعَاشِقُ وَلَا يَرْجُوهُ وَلَا يَخْطُرُ بِإِلَالِهِ وَ
 لَا يَظْهَرُ مِنْ ذَلِكَ الْجَذِبِ أَتَرَفِي الْعَاشِقِ إِلَّا الْخَوْفُ الْمَمْرُوجُ بِالْيَأْسِ مَعَ دَوَامِ الْأَطْلَبِ. ۶۰۷
 داد خواستن پشه از باد به حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام. ۶۰۸
 امر کردن سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام پشه متظلم را به احضار خصم به دیوان حکم. ۶۰۹
 نواختن معشوق عاشق بیهوش را تا به هوش باز آید. ۶۱۰
 با خویش آمدن عاشق بیهوش و روی آوردن به ثنا و شکر معشوق. ۶۱۱
 حکایت عاشقی، دراز هجرانی، بسیار امتحانی. ۶۱۳
 یافتن عاشق معشوق را و بیان آنکه جوینده پابنده بود که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. ۶۱۵

دفتر چهارم

- دیباچه. ۶۱۹
 مجلد چهارم هم از مثنوی. ۶۲۱
 تمامی حکایت آن عاشق که از عسس گریخت در باغی مجهول خود معشوق را
 در باغ یافت و عسس را از شادی دعای خیر می‌کرد و می‌گفت که عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا
 شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ. ۶۲۲
 حکایت آن واعظ که هر آغاز تذکیر دعای ظالمان و سخت دلان و بی اعتقادان کردی. ۶۲۴
 سؤال کردن از عیسی عَلَيْهِ السَّلَام که در وجود از همه صعبها صعب‌تر چیست. ۶۲۶
 قصد خیانت کردن عاشق و بانگ بر زدن معشوق بر وی. ۶۲۶
 قصه آن صوفی که زن خود را با بیگانه‌ای بگرفت. ۶۲۸
 معشوق را زیر چادر پنهان کردن جهت تلبیس و بهانه گفتن زن که إِنَّ كَيْدَ كُرٍّ عَظِيمٍ. ۶۲۹
 گفتن زن که او در بند جهاز نیست، مراد او ستر و صلاح است، و جواب گفتن صوفی
 این را سر پوشیده. ۶۳۰
 غرض از سمیع و بصیر گفتن خدا را. ۶۳۱
 مثال دنیا چون گولخن و تقوی چون حمام. ۶۳۲
 قصه آن دباغ که در بازار عطاران از بوی عطر و مشک بیهوش و رنجور شد. ۶۳۲
 معالجه کردن برادر دباغ دباغ را بخفیه به بوی سرگین. ۶۳۴
 عذر خواستن آن عاشق از گناه خویش به تلبیس و روی پوش و فهم کردن معشوق آن را نیز. ۶۳۵
 رد کردن معشوقه عذر عاشق را و تلبیس او را در روی او مالیدن. ۶۳۵
 گفتن آن جهود علی را كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ که اگر اعتماد داری بر حافظی حق از سر این
 کوشک خود را درانداز، و جواب گفتن امیرالمؤمنین او را. ۶۳۷
 قصه مسجد اقصی و خُزُوب و عزم کردن داود عَلَيْهِ السَّلَام پیش از سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام

- ۶۳۸ بر بنای آن مسجد. شرح إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ وَالْعُلَمَاءُ كَنَفُسٌ وَاحِدَةٌ، خاصه اتحاد داود و سلیمان و سایر انبیاء عَلَیْهِمُ السَّلَام که اگر یکی از ایشان را منکر شوی ایمان به هیچ نبی درست نباشد، و این علامت اتحاد است که یک خانه از آن هزاران خانه ویران کنی آن همه ویران شود و یک دیوار قایم نماند که لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ، وَالْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ این خود از اشارت گذشت.
- ۶۴۰ بقیه قصه بنای مسجد اقصی.
- ۶۴۳ قصه آغاز خلافت عثمان رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ و خطبه وی در بیان آنکه ناصح فعال به فعل به از ناصح قَوْل به قول.
- ۶۴۴ در بیان آنکه حکما گویند آدمی عالم صغری است و حکمای الهی گویند آدمی عالم کبری است، زیرا آن علم حکما بر صورت آدمی مقصور بود، و علم این حکما در حقیقت حقیقت آدمی موصول بود.
- ۶۴۵ تفسیر این حدیث که مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ...
- ۶۴۶ قصه هدیه فرستادن بلقیس از شهر سبا سوی سلیمان عَلَیْهِ السَّلَام.
- ۶۴۷ کرامات و نور شیخ عبدالله مغربی قَدَّسَ اللَّهُ سِرَّهُ.
- ۶۴۹ باز گردانیدن سلیمان علیه السلام رسولان بلقیس را به آن هدیه ها که آورده بودند سوی بلقیس و دعوت کردن بلقیس را به ایمان و ترک آفتاب پرستی.
- ۶۴۹ قصه عطاری که سنگ ترازوی او گِل سرشوی بود، و دزدیدن مشتری گِل خوار از آن گِل هنگام سنجیدن شکر دزدیده و پنهان.
- ۶۵۰ دلداری کردن و نواختن سلیمان علیه السلام مر آن رسولان را و دفع وحشت و آزار از دل ایشان و عذر قبول ناکردن هدیه شرح کردن با ایشان.
- ۶۵۱ دیدن درویش جماعت مشایخ را در خواب و درخواست کردن روزی حلال بی مشغول شدن به کسب و از عبادت ماندن و ارشاد ایشان او را و میوه های تلخ و ترش کوهی بر وی شیرین شدن به داد آن مشایخ.
- ۶۵۲ نیت کردن او که این زر بدهم بدان هیزم شکن چون من روزی یافتم به کرامات مشایخ و رنجیدن آن هیزم شکن از ضمیر و نیت او.
- ۶۵۳ تحریض سلیمان عَلَیْهِ السَّلَام مر رسولان را بر تعجیل هجرت بلقیس بهر ایمان.
- ۶۵۴ سبب هجرت ابراهیم اَدهم قَدَّسَ اللَّهُ سِرَّهُ و ترک مُلک خراسان.
- ۶۵۵ حکایت آن مرد تشنه که از سرِ جوز بُنِ جَوَز می ریخت در جوی آب که در گو بود و به آب نمی رسید تا به افتادن جوز بانگ آب بشنود و او را چو سماع خوش بانگ آب اندر طرب می آورد.
- ۶۵۶ تهدید فرستادن سلیمان عَلَیْهِ السَّلَام پیش بلقیس که اصرار میندیش بر شرک و تأخیر مکن.
- ۶۵۷

پیدا کردن سلیمان عَلَیْهِ السَّلَام که مرا خَالِصاً لِأَمْرِ اللَّهِ جهد است در ایمان تو یک	
ذَرَّه غرضی نیست مرا نه در نفس تو و حُسْن تو و نه در مُلْک تو خود بینی چون	
چشم جان باز شود بنورالله.....	۶۵۹
باقی قصه ابراهیم اُذْهِم قَدْ سَ اللَّهُ سِرَّهُ.....	۶۵۹
بقیه قصه اهل سبا و نصیحت و ارشاد سلیمان عَلَیْهِ السَّلَام آل بلقیس را هر یکی	
را اندر خور خود و مشکلات دین و دل او و صید کردن هر جنس مرغ ضمیری به	
صفیر آن جنس مرغ و طعمه او.....	۶۶۰
آزاد شدن بلقیس از مُلْک و مست شدن او از شوق ایمان و التفات همت او از همه	
ملک منقطع شدن وقت هجرت الّا از تخت.....	۶۶۱
چاره کردن سلیمان عَلَیْهِ السَّلَام در احضار تخت بلقیس از سبا.....	۶۶۲
قصه یاری خواستن حلیمه از بتان چون عقیب فطام مصطفی را عَلَیْهِ السَّلَام گم	
کرد و لرزیدن و سجده بتان و گواهی دادن ایشان بر عظمت کار مصطفی صَلَّی اللَّهُ	
عَلَیْهِ و سَلَّمَ.....	۶۶۳
حکایت آن پیر عرب که دلالت کرد حلیمه را به استعانت بتان.....	۶۶۴
خبر یافتن جد مصطفی، عبدالمطلب، از گم کردن حلیمه محمد را عَلَیْهِ السَّلَام	
و طالب شدن او گرد شهر و نالیدن او بر در کعبه و از حقّ درخواستن و یافتن او	
محمد را عَلَیْهِ السَّلَام.....	۶۶۶
نشان خواستن عبدالمطلب از موضع محمد علیه السلام که کجاش یایم و جواب	
آمدن از اندرون کعبه و نشان یافتن.....	۶۶۸
بقیه قصه دعوت رحمت بلقیس را.....	۶۶۹
مثالی قانع شدن آدمی به دنیا و حرص او در طلب دنیا و غفلت او از دولت روحانیان	
که ابتدای جنس وی اند نعره زنان که یا لَیْت قَوْمِی یُعْلَمُونَ.....	۶۶۹
بقیه [قصه] عمارت کردن سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را به تعلیم و وحی خدا	
جهت حکمتهایی که او داند و معاونت ملایکه و دیو و پری و آدمی آشکارا.....	۶۷۲
قصه شاعر و صله دادن شاه و مُضاعف کردن آن وزیر بوالحسن نام.....	۶۷۴
باز آمدن آن شاعر بعد چند سال به امید همان صله و هزار دینار فرمودن [شاه]	
بر قاعده خویش و گفتن وزیر نو هم حسن نام شاه را که این سخت بسیار است	
و ما را خرجها است و خزینه خالی است و من او را به ده یک آن خوشنود کنم.....	۶۷۵
مانستن بدرایی این وزیر دون در افساد مروّت شاه به وزیر فرعون یعنی هامان در	
افساد قابلیّت فرعون.....	۶۷۸
نشستن دیو بر مقام سلیمان علیه السلام و تشبه کردن او به کارهای سلیمان عَلَیْهِ السَّلَام	
و فرق ظاهر میان هر دو سلیمان و دیو خوریشتن را سلیمان بن داود نام کردن.....	۶۷۹
در آمدن سلیمان علیه السلام هر روز در مسجد اقصی بعد از تمام شدن جهت	

- عبادت و ارشاد عابدان و معتکفان و رُستن عقاقیر در مسجد..... ۶۸۰
- آموختن پیشه گورکنی قایل از زاغ پیش از آنکه در عالم علم گورکنی و گور بود... ۶۸۱
- قصه صوفی که در میان گلستان سر به زانو مراقب بود یارانش گفتند سر بر آور تفرج کن بر گلستان و ریاحین و مرغان و آثار رَحْمَةِ الله تعالی..... ۶۸۳
- قصه رُستن خروب در گوشه مسجد اقصی و غمگین شدن سلیمان علیه السّلام از آن چون به سخن آمد با او و خاصیت و نام خود بگفت..... ۶۸۴
- بیان آنکه حصول علم و مال و جاه بد گویان را فصحیح است و چون شمشیری است که افتاده است به دست راهزن..... ۶۸۷
- تفسیر یا ایُّهَا الْمُؤْمِنُ..... ۶۸۸
- در بیان آنکه تَرْكُ الْجَوَابِ مُقَرَّر این سخن که جَوَابُ الْأَحْمَقِ سُكُوتُ، شرح این هر دو در این قصه است که گفته می آید..... ۶۸۹
- در تفسیر این حدیث مصطفی علیه السّلام که إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَرَكَّبَ فِيهِمُ الْقُلُوبَ وَ خَلَقَ الْبَهَائِمَ وَ رَكَّبَ فِيهَا الشَّهْوَةَ وَ خَلَقَ بَنِي آدَمَ وَ رَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ وَ الشَّهْوَةَ فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ أَدْنَى مِنَ الْبَهَائِمِ..... ۶۹۰
- در تفسیر این آیت که وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَأَدْتَهُمْ رِجْسًا، وَ قَوْلُهُ يَظِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا..... ۶۹۱
- چالیش عقل با نفس همچون تنازع مجنون با ناقه، میل مجنون سوی سحره، میل ناقه واپس سوی کُره، چنانکه گفت مجنون..... ۶۹۲
- نوشتن آن غلام قصه شکایت نقصان اجری سوی پادشاه..... ۶۹۳
- حکایت آن فقیه با دستار بزرگ و آنکه برپود دستارش و بانگ می زد که باز کن ببین که چه می بوی آنکه ببر..... ۶۹۴
- نصیحت دنیا اهل دنیا را به زبان حال و بی وفایی خود را نمودن به وفا طمع دارندگان از او..... ۶۹۴
- بیان آنکه عارف را غذایی است از نور حق که آيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي وَ قَوْلُهُ الْجُوعُ طَعَامُ الله يَحْيِي بِهِ أَبْدَانُ الصَّادِقِينَ ای فِی الْجُوعِ يَصِلُ طَعَامُ الله... ۶۹۷
- تفسیر أَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى..... ۶۹۸
- زَجَر مدعی از دعوی و امر کردن او را به متابعت..... ۶۹۹
- بقیه نوشتن آن غلام رُقعهِ به طلب اجری..... ۷۰۰
- حکایت آن مدّاح که از جهت ناموس شکر ممدوح می کرد و بوی اندوده و غم اندرون او و خلافت دلق ظاهر او می نمود که آن شکرها لاف است و دروغ..... ۷۰۱
- در یافتن طبیان الهی امراض دین و دل را در سیمای مرید و بیگانه و لحن گفتار او و رنگ چشم او و بی این همه نیز از راه دل که إِنَّهُمْ جَوَاسِيسُ الْقُلُوبِ فَجَا لِسُوهُمْ

بالصدق.....	۷۰۳
مژده دادن ابویزید از زادن ابوالحسن خرقانی قَدَسَ اللهُ روحهما پیش از سالها و	
نشان صورت او و سیرت او یک به یک و نوشتن تاریخ نویسان آن را جهت رَصد.....	۷۰۴
قول رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و سَلَّمَ إِنِّی لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قِبَلِ أَلَمَیْن.....	۷۰۵
نقصان اجرای جان و دل صوفی از طعام الله.....	۷۰۶
آشفتن آن غلام از نارسیدن جواب رُقعهِ از قِبَلِ پادشاه.....	۷۰۸
کژ وزیدن باد بر سلیمان عَلَیْهِ السَّلَام به سبب زَلَّتِ او.....	۷۰۸
شنیدن شیخ ابوالحسن رَضِیَ اللهُ عَنْهُ خبر دادن ابویزید را از بود او و احوال او.....	۷۱۰
رُقعهِ دیگر نوشتن آن غلام پیش پادشاه چون جواب آن رُقعهِ اوّل نیافت.....	۷۱۰
قصه آنکه کسی به کسی مشورت می کرد، گفتش مشورت با دیگری کن که من عَدوی توام.....	۷۱۲
امیر کردن رسول عَلَیْهِ السَّلَام جوان هُذَیْلِ را بر سَرِیّه ای که در آن پیران و جنگ	
آزمودگان بودند.....	۷۱۳
اعتراض کردن معترضی بر رسول عَلَیْهِ السَّلَام بر امیر کردن هُذَیْلِ.....	۷۱۴
جواب گفتن مصطفی عَلَیْهِ السَّلَام اعتراض کننده را.....	۷۱۷
قصه سُبْحانی مَا أَعْظَمَ شَأْنِی گفتن ابویزید قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ و اعتراض مریدان و جواب	
این مر ایشان را نه بر طریق گفت زبان بلکه از راه عیان.....	۷۱۷
بیان سبب فصاحت و بسیار گویی آن فضول به خدمت رسول عَلَیْهِ السَّلَام.....	۷۲۰
بیان رسول عَلَیْهِ السَّلَام سبب تفضیل و اختیار کردن او آن هُذَیْلِ را به امیری	
و سرلشکری بر پیران و کار دیدگان.....	۷۲۰
علامت عاقل تمام و نیم عاقل و مرد تمام و نیم مرد و علامت شقی مغرور لاشی.....	۷۲۱
قصه آن آبگیر و صبادان و آن سه ماهی یکی عاقل و یکی نیم عاقل و آن دگر مغرور	
و ابله مغفل لاشی و عاقبت هر سه.....	۷۲۲
سر خواندن وضو کننده اوراد وضو را.....	۷۲۳
شخصی به وقت استنجا می گفت اَللّهُمَّ اِرْحَنِی رَاحَةَ الْجَنَّةِ، به جای آنکه اَللّهُمَّ	
اَجْعَلْنِی مِنَ التَّوَابِیْنِ وَ اَجْعَلْنِی مِنَ الْمُطَهَّرِیْنِ، که ورد استنجا است، و ورد استنجا	
را به وقت استنشاق می گفت عزیزی بشنید و این را طاقت نداشت.....	۷۲۳
قصه آن مرغ گرفته که وصیت کرد که بر گذشته پشیمانی مخور، تدارک وقت اندیش	
و روزگار مبر در پشیمانی.....	۷۲۴
چاره اندیشیدن آن ماهی نیم عاقل و خود را مُرده کردن.....	۷۲۶
بیان آن که عهد کردن احمق وقت گرفتاری و نَدَم هیچ وفاپی ندارد که وَلَوْ رُدُّوْا	
لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُوْنَ صبح کاذب وفا ندارد.....	۷۲۷
در بیان آنکه وهم قلب عقل است و ستیزه او است بدو ماند و او نیست و قصه	
مجابات موسی علیه السَّلَام که صاحب عقل بود با فرعون که صاحب وهم بود.....	۷۲۷

- بیان آنکه عمارت در ویرانی است و جمعیت در پراگندگی است و درستی در شکستگی است و مراد در بی مرادی است و وجود در عدم است و علی هذا بقیه
- الأضداد والأزواج. ۷۲۹
- بیان آنکه هر حس مدرکی را از آدمی نیز مدرکاتی دیگر است که از مدرکات آن حس دیگر بی خبر است چنانکه هر پیشه‌ور استاد اعجمی کار آن استاد دگر پیشه‌ور است و بی خبری او از آنکه وظیفه او نیست دلیل نکند که آن مدرکات نیست اگر چه به حکم حال منکر بود آن را اما از منکری او اینجا جز بیخبری نمی‌خواهیم در
- این مقام. ۷۳۱
- حمله بردن این جهانیان بر آن جهانیان و تاختن بردن تا سینور دَر و نسل که سرحد غیب است و غفلت ایشان از کمین که چون غازی به غزا نرود کافر تاختن آورد. ... ۷۳۳
- بیان آنکه تن خاکی آدمی همچون آهن نیکو جوهر قابل آینه شدن است تا در او هم در دنیا بهشت و دوزخ و قیامت و غیر آن معاینه بنماید نه بر طریق خیال. ... ۷۳۵
- باز گفتن موسی علیه السلام اسرار فرعون را و واقعات او را ظاهر القیب تا به
- خبیری حق ایمان آورد یا گمان برد. ۷۳۶
- بیان آنکه در توبه باز است. ۷۳۷
- گفتن موسی علیه السلام فرعون را که از من یک پند قبول کن و چهار فضیلت عوض بستان شرح کردن موسی علیه السلام آن چهار فضیلت را جهت پای مُرد
- ایمان فرعون. ۷۳۸
- تفسیر کُنْتُ كَنزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرِفَ. ۷۳۹
- غره شدن آدمی به ذکاوت و تصویرات طبع خویشتن و طلب ناکردن علم غیب که علم انبیا است. ۷۴۰
- بیان این خبر که کَلِمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِكُمْ لَا عَلَى قَدْرِ عُقُلِكُمْ حَتَّى لَا يَكْذِبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. ۷۴۱
- قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ صَفَرٍ بَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ. ۷۴۱
- مشورت کردن فرعون با ایسیه در ایمان آوردن به موسی علیه السلام. ۷۴۲
- قصه باز پادشاه و کمپیر زن. ۷۴۳
- قصه آن زن که طفل او بر سر ناودان غیوید و خطر افتادن بود و از علی کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ چاره جست. ۷۴۵
- مشورت کردن فرعون با وزیرش هامان در ایمان آوردن به موسی علیه السلام. ۷۴۷
- تزییف سخن هامان علیه اللعنه. ۷۴۸
- نومید شدن موسی علیه السلام از ایمان فرعون به تأثیر کردن سخن هامان در دل فرعون. ... ۷۵۰
- منازعت امیران عرب با مصطفی علیه السلام که مُلک را مقاسمت کن با ما تا نزاعی نباشد، و جواب فرمودن مصطفی علیه السلام که من مأمورم در این امارت و

۷۵۰	بحث ایشان از طرفین.
۷۵۲	در بیان آنکه شناسای قدرت حقّ نپرسد که بهشت و دوزخ کجا است.
۷۵۳	جواب دهری که منکر الوهیت است و عالم را قدیم می‌گوید.
۷۵۵	تفسیر این آیت که وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ، نیافریدمشان بهر همین که شما می‌بینید بلکه بهر معنی و حکمت باقیه که شما نمی‌بینید آن را.
۷۵۷	وحی کردن حقّ به موسی علیه السّلام که ای موسی من که خالقم تعالی ترا دوست می‌دارم.
۷۵۷	خشم کردن پادشاه بر ندیم و شفاعت کردن شیخ آن دو مغضوب علیه را و از پادشاه درخواستن و پادشاه شفاعت او قبول کردن و رنجیدن ندیم از این شفیع که چرا شفاعت کردی.
۷۵۹	گفتن خلیل مر جبرئیل را عَلَیْهِمَا السَّلَام چون پرسیدش که، أَلَاكَ حَاجَةٌ، خلیل جوابش داد که، أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا.
۷۶۰	مطالبه کردن موسی علیه السّلام حضرت را که لِمَ خَلَقْتَ خَلْقًا وَ أَهْلَكْتَهُمْ و جواب آمدن. بیان تنگه روح حیوانی و عقل جزوی وَ وَهُمْ و خیال بر مثال دوغ‌اند و روح که باقی است در این دوغ همچون روغن پنهان است.
۷۶۲	مثال دیگر هم در این معنی.
۷۶۳	حکایت آن پادشاه زاده که پادشاهی حقیقی به وی روی نمود، لَیْسَ یَوْمَ یَبْرُؤُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ، نقد او شد، پادشاهی این خاک توده کودک طبعان که قلعه‌گیری نام کنند آن کودک که چیره آید بر سر خاک توده برآید و لاف زند که قلعه مرا است. کودکان دیگر بر وی رشک برند که: أَلْثَرَابُ رَبِیعُ الصَّبَّيَّانِ. آن پادشاه زاده چو از قید رنگها برست، گفت من این خاکهای رنگین را همان خاک دون می‌گویم زر و اطلس و اکسون نمی‌گویم، من از این اکسون رستم به یکسون رفتم، و آتِیَاءُ الْحُكْمِ صَبَّیًّا، ارشاد حق را مرور سالها حاجت نیست.
۷۶۴	در قدرت کُنْ فَبَکُون، هیچ کس سخن قابلیت نگوید.
۷۶۶	عروس آوردن پادشاه فرزند خود را از خوف انقطاع نسل.
۷۶۷	اختیار کردن پادشاه دختر درویش زاهدی را از جهت پسر، و اعتراض کردن اهل حرم و ننگ داشتن ایشان از پیوندی درویش.
۷۶۸	مستجاب شدن دعای پادشاه در خلاص پسرش از جادوی کابلی.
۷۶۹	در بیان آنکه شیخزاده آدمی بچه است. خلیفه خدا است. پدرش آدم صفی خلیفه حقّ مسجود ملایک و آن کمپیر کابلی. دنیا است که آدمی بچه را از پدر بپرید به سحر، و انبیا و اولیا آن طبیب تدارک کننده.
۷۶۹	حکایت آن زاهد که در سال قحط شاد و خندان بود با مفلسی و بسیاری عیال و خلق می‌مردند از گرسنگی. گفتندش چه هنگام شادی است که هنگام صد تعزیت

- است. گفت مرا باری نیست. ۷۷۱
- بیان آنکه مجموع عالم صورت عقل کل است. چون با عقل کل به کزروی جفا
کردی صورت عالم ترا غم فزاید اغلب احوال. چنانکه دل با پدر بد کردی صورت
پدر غم فزاید ترا و نتوانی رویش را دیدن اگر چه پیش از آن نور دیده بوده باشد
- و راحت جان. ۷۷۲
- قصه فرزندان عزیر علیه السلام که از پدر احوال پدر می پرسیدند، می گفت آری
دیدمش می آید، بعضی که شناختندش بیهوش شدند، بعضی شناختند. می گفتند
- خود مرده داد. این بیهوش شدن چیست. ۷۷۳
- تفسیر این حدیث که اِنِّی لَا اَسْتَغْفِرُ اللهَ فِی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعِینَ مَرَّةً. ۷۷۴
- بیان آنکه عقل جزوی تا به گور بیش نبیند در باقی مقلد اولیا و انبیا است. ۷۷۵
- بیان آنکه یا ایُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا لَا تَقْعُدُوا بَیْنَ يَدَیْ اَیَّاهُ وَ رَسُوْلِهِ. ۷۷۷
- قصه شکایت آستر یا شتر که من بسیار در رُوی می افتم در راه رفتن تو کم در روی
می آیی. این چرا است، و جواب گفتن شتر او را. ۷۷۸
- تصدیق کردن آستر جوابهای شتر را و اقرار آوردن به فضل او بر خود و از او استعانت
خواستن و بدو پناه گرفتن به صدق و نواختن شتر او را و ره نمودن و یاری دادن
- پدرانه و شاهانه. ۷۸۰
- لا به کردن قبطی سبطی را که یک سبو به نیت خویش از نیل پُر کن و بر لب من
نه تا بخورم به حق دوستی و برادری که سبو که شما سبطیان بهر خود پر می کنید
از نیل آب صاف است و سبو که ما قبطیان پر می کنیم خون صاف است. ۷۸۱
- درخواستن قبطی دعای خیر و هدایت از سبطی و دعا کردن سبطی قبطی را به خیر
و مستجاب شدن از اَکْرَمُ الْاَکْرَمِینَ وَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ. ۷۸۳
- حکایت آن زن پلیدکار که شوهر را گفت که آن خیالات از سر امرو دهن می نماید
ترا که چنینها نماید چشم آدمی را سر آن امرو دهن از سر امرو دهن فرود آی تا آن خیالها
برود، و اگر کسی گوید که آنچه آن مرد می دید خیال نبود جواب این مثالی است
نه مثل در مثال همین قدر بس بود که اگر بر سر امرو دهن ترفتی هرگز آنها ندیدی
- خواه خیال خواه حقیقت. ۷۸۵
- باقی قصه موسی علیه السلام. ۷۸۷
- اطوار و منازل خلقت آدمی از ابتدا. ۷۸۹
- بیان آنکه خلق دوزخ گرسنگان اند و نالاناند به حق که روزیهای ما را فربه گردان
و زود زاد به مارسان که ما را صبر نماند. ۷۹۱
- رفتن ذوالقرنین به کوه قاف و درخواست کردن که ای کوه قاف از عظمت صفت حق
ما را بگو و گفتن کوه قاف که صفت عظمت او در گفت نباید که پیش آن ادراکها فنا
شود و لایه کردن ذوالقرنین که از صنایعش که در خاطر داری و بر تو گفتن آن آسانتر

بود بگوی.....	۷۹۳
موری بر کاغذی می رفت نبشتن قلم دید، قلم را ستودن گرفت. موری دیگر که چشم تیز تر بود گفت ستایش انگشتان را کن که این هنر از ایشان می بینم. موری دیگر که از هر دو چشم روشن تر بود گفت من بازو را ستایم که انگشتان فرع بازواند الی آخره.....	۷۹۳
نمودن جبرئیل علیه السلام خود را به مصطفی صلی الله علیه و سلم به صورت خویش و از هفتصد پر او چون یک پر ظاهر شد افق را بگرفت و آفتاب محبوب شد با همه شعاعش.....	۷۹۵

دفتر پنجم

دبیاچه.....	۸۰۳
کتاب پنجم از کتاب مولانا قدس الله سره.....	۸۰۵
تفسیر خُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ.....	۸۰۶
در سبب ورود این حدیث مصطفی صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ که الْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ وَالْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مَعَاءٍ وَاحِدَةٍ.....	۸۰۸
در حُجْرَه گشادن مصطفی علیه السلام بر مهمان و خود را پنهان کردن تا او خیال گشاینده را نبیند و خَجَل نشود و گستاخ بیرون رود.....	۸۰۹
سبب رجوع کردن آن مهمان به خانه مصطفی علیه السلام در آن ساعت که مصطفی نهالین مَلُوث او را به دست خود می شست و خَجَل شدن او و جامه چاک کردن و نوحه او بر خود و بر سعادت خود.....	۸۱۰
نواختن مصطفی علیه السلام آن عرب مهمان را و تسکین دادن او را از اضطراب و گریه و نوحه که بر خود می کرد در خجالت و ندامت و آتش نومیدی.....	۸۱۲
بیان آنکه نماز و روزه و همه چیزهای برونی گواهیها است بر نور اندرونی.....	۸۱۳
پاک کردن آب همه پلیدیها را باز پاک کردن خدای تعالی آب را از پلیدی، لاجرم قدوس آمد حق تعالی.....	۸۱۴
استعانت آب از حق جَلَّ جَلَالُهُ بعد از تیره شدن.....	۸۱۵
گواهی فعل و قول بیرونی بر ضمیر و نور اندرونی.....	۸۱۶
در بیان آنکه نور خود از اندرون شخص منور بی آنکه فعلی و قولی بیان کند گواهی دهد بر نور وی. در بیان آنکه آن نور خود را از اندرون سر عارف ظاهر کند بر خلقان بی فعل عارف و بی قول عارف افزون از آنکه به قول و فعل او ظاهر شود، چنانکه آفتاب بلند شود بانگ خروس و اعلام مؤذن و علامات دیگر حاجت نیاید.....	۸۱۶
عرضه کردن مصطفی علیه السلام شهادت را بر آن مهمان خویش.....	۸۱۷

- بیان آنکه نور که غذای جان است غذای جسم اولیا می شود تا او هم یار می شود
روح را که اَسْلَمَ شَیْطَانِی عَلَی یدی ۸۱۹
- انکار اهل تن غذای روح را و لرزیدن ایشان بر غذای خسیس ۸۱۹
- مناجات ۸۲۰
- تمثیل لوح محفوظ و ادراک عقل هر کسی از آن لوح آنکه امر و قسمت و مقدور
هر روزه وی است همچون ادراک جبرئیل عَلَیْهِ السَّلَام هر روزی از لوح اعظم عقل
مثال جبرئیل است و نظر او به تفکر به سوی غیبی که معهود او است، در تفکر
و اندیشه کیفیت معاش و بیرون شو کارهای هر روزینه مانند نظر جبرئیل است
در لوح و فهم کردن او از لوح ۸۲۰
- تمثیل روشهای مختلف و همتهای گوناگون به اختلاف تحرّی متحرّیان در وقت
نماز قبله را در وقت تاریکی و تحرّی غواصان در قعر بحر ۸۲۱
- تفسیر: یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبَاد ۸۲۲
- سبب آنکه فَرجی را نام فَرجی نهادند از اوّل ۸۲۲
- صفت طاوس و طبع او و سبب کشتن ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَام او را ۸۲۴
- در بیان آنکه لطف حق را همه کس داند و قهر حق را همه کس داند و همه از قهر
حق گریزان اند و به لطف حق درآویزان، اَمَّا حق تعالی قهرها را در لطف پنهان
کرد و لطفها را در قهر پنهان کرد، نعل بازگونه و تلبیس و مکر الله بود تا اهل تمیز
و بنظر بنور الله از حالی بینان و ظاهر بینان جدا شوند که لَیْسَ لَکُمْ اَحْسَنَ
عَمَلًا ۸۲۵
- تفاوت غفول در اصل فطرت خلاف معتزله که ایشان گویند در اصل غفول جزوی
برابراند، این افزونی و تفاوت از تعلّم است و ریاضت و تجربه ۸۲۷
- حکایت آن اعرابی که سگ او از گرسنگی می مُرد و انبان او بُرنان و پر سگ نوحه
می کرد و شعر می گفت و می گریست و سرو رو می زد و دریغش می آمد لقمه ای
از انبان به سگ دادن ۸۲۸
- در بیان آنکه هیچ چشم بدی آدمی را چنان مُهلک نیست که چشم پسند خویشتن
مگر که چشم او مبدّل شده باشد به نور حق که بِی یَشْمَع و بِی یَبْصُر، و خویشتن
او بی خویشتن شده ۸۲۹
- تفسیر و اِنْ یَکَادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُوقُوْکَ بِاَبْصَارِهِمْ، الاّیه ۸۳۰
- قصّه آن حکیم که دید طاوسی را که پر زیبای خود را می کند به منقار و می انداخت
و تن خود را کل و زشت می کرد، از تعجب پرسید که دریغت نمی آید، گفت می آید
اَمّا پیش من جان از پر عزیزتر است و این پر عُدوی جان من است ۸۳۱
- در بیان آنکه صفا و سادگی نفس مطمئنّه از فکرتها مشوّش شود چنانکه بر روی
آینه چیزی نویسی یا نقش کنی اگر چه پاک کنی داغی بماند و نقصانی ۸۳۲

در بیان قول رسول عَلَيْهِ السَّلَام لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَام.....	۸۳۳
در بیان آنکه ثواب عمل عاشق از حق هم حق است.....	۸۳۴
در تفسیر قول رسول عَلَيْهِ السَّلَام مَا مَاتَ مِنْ مَاتَ إِلَّا وَتَعْنَى أَنْ يَمُوتَ قَبْلَ مَا مَاتَ إِنْ كَانَ بَرًّا لِيَكُونَ إِلَهِي وَصُولِ الْبِرِّ أَعْجَلَ وَإِنْ كَانَ فَاجِرًا لِيَقْلُ فُجُورُهُ.....	۸۳۵
در بیان آنکه عقل و روح در آب و گل محبوس اند همچون هاروت و ماروت در چاه بابل.....	۸۳۶
جواب گفتن طاوس آن سایل را.....	۸۳۷
بیان آنکه هنرها و زیرکیها و مال دنیا همچون پرهاى طاوس عَدُوّ جان است.....	۸۳۷
در صفت آن بی خودان که از شر خود و هنر خود ایمن شده اند که فانی اند در بقای حق همچون ستارگان که فانی اند روز در آفتاب و فانی را خوف آفت و خطر نباشد.....	۸۳۸
در بیان آنکه مَا سِوَى اللَّهِ هر چیزی آکل و مأكول است همچون آن مرغی که قصد صيد ملخ می کرد و به صید ملخ مشغول می بود و غافل بود از بازگرسنه که از پس قفای او قصد صید او داشت. اکنون ای آدمی صیاد آکل از صیاد و آکل خود ایمن مباش، اگر چه نمی بینیش به نظر چشم به نظر دلیل و عبرتش می بین تا چشم نیز باز شدن.....	۸۴۰
صفت کشتن خلیل عَلَيْهِ السَّلَام زاغ را که آن اشارت به قمع کدام صفت بود از صفات مذمومه مُهْلَکَه در مرید.....	۸۴۳
مناجات.....	۸۴۳
قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام اِرْحَمُوا ثَلَاثًا، عَزِيزٌ قَوْمٌ ذَلٌّ وَغَنِيٌّ قَوْمٌ افْتَقَرُوا وَعَالِمًا يَلْعَبُ بِهِ الْجُهَّال.....	۸۴۵
قصه محبوس شدن آن آهو بچه در آخر خزان و طعنه آن خزان بر آن غریب، گاه به جنگ و گاه به تَشَحُّر و مبتلی گشتن او به کاه خشک که غذای او نیست، و این صفت بنده خاص خدا است میان اهل دنیا و اهل هوا و شهوت که الْإِسْلَامُ بَدْءُ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ.....	۸۴۶
حکایت محمد خوارزم شاه که شهر سبزوار که همه رافضی باشند به جنگ بگرفت، امان جان خواستند، گفت آنکه امان دهم که از این شهر پیش من به هدیه ابو بکر نامی بیارید.....	۸۴۷
بقیه قصه آهو در آخر خزان.....	۸۵۰
تفسیر اِنِّیْ اَرٰی سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَا کُلُّهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ. آن گاوان لاغر را خدایه صفت شیران گرسنه آفریده بود تا آن هفت گاو فربه را به اشتها می خوردند، اگر چه آن خیالات صور گاوان در آینه خواب نمودند تو معنی نگر.....	۸۵۱
بیان آنکه کشتن خلیل عَلَيْهِ السَّلَام خروس را اشارت به قمع و قهر کدام صفت بود از صفات مذمومات مُهْلَکات در باطن مرید.....	۸۵۱
تفسیر خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ و تفسیر وَ مِنْ	

- ۸۵۳ نَعْمَرُهُ نُنَكِسُهُ فِي الْخَلْقِ.....
- ۸۵۳ تفسیر اسفل سافلین إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.....
- ۸۵۶ مثال عالم هست نیست ثما و عالم نیست هست ثما.....
- در تفسیر قول مصطفی علیه السلام لَا بُدَّ مِنْ قَرِينٍ يُدْفِنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ وَ تُدْفَنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ إِنْ كَانَ كَرِيماً أَكْرَمَكَ وَإِنْ كَانَ لَيْمِياً أَسْلَمَكَ، وَ ذَلِكَ الْقَرِينُ عَمَلُكَ
- ۸۵۷ فَاصْلِحْهُ مَا اسْتَطَعْتَ، صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ.....
- ۸۵۸ تفسیر وَ هُوَ مَعَكُمْ.....
- در تفسیر قول مصطفی علیه السلام مَنْ جَعَلَ الْهُمُومَ هِمًّا وَاجِدًا كَفَاهُ اللَّهُ سَائِرَ هُمُومِهِ وَ مَنْ تَفَرَّقَتْ بِهِ الْهُمُومُ لَا يَبَالِي اللَّهُ فِي آيٍ وَادٍ أَهْلَكَهُ.....
- ۸۵۹ در معنی این بیت.....
- فَصَ ان شخص که دعوی پیغامبری می کرد. گفتندش چه خورده ای که گیج شده ای و یاوه می گویی. گفت اگر چیزی یافتی که خوردمی نه گیج شدمی و نه یاوه گفتمی که هر سخن نیک که با غیر اهلش گویند به یاوه گفته باشند، اگر چه در آن یاوه گفتن مأمورند.....
- ۸۶۰ سبب عداوت عام و بیگانه زیستن ایشان به اولیای خدا که به حقشان می خوانند و با آب حیات ابدی.....
- ۸۶۲ در بیان آنکه مرد بدکار چون متمکن شود در بدکاری و اثر دولت نیکوکاران ببیند شیطان شود و مانع خیر گردد از حسد، همچون شیطان که خرمن سوخته، همه را خرمن سوخته خواهد آرایت اَلَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى.....
- ۸۶۳ مناجات.....
- ۸۶۴ پرسیدن آن پادشاه از آن مدعی نبوت که آنکه رسول راستین باشد و ثابت شود با او چه باشد که کسی را بخشد یا به صحبت و خدمت او چه بخشش یابند غیر نصیحت به زبان که می گوید.....
- ۸۶۵ داستان آن عاشق که با معشوق خود بر می شمرد خدمتها و وفاهای خود را و شبهای دراز تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ را و بی نوایی و جگر تشنگی روزهای دراز را و می گفت که من جز این خدمت نمی دانم اگر خدمت دیگر هست مرا ارشاد کن که هر چه فرمایی مُتَقَادِم، اگر در آتش رفتن است چون خلیل علیه السلام و اگر در دهان نهنگ دریا افتادن است چون یونس علیه السلام، و اگر هفتاد بار کشته شدن است چون جرجیس علیه السلام و اگر از گریه نابینا شدن است چون شعیب علیه السلام، و وفا و جانبازی انبیا را عَلَيْهِمُ السَّلَام شمار نیست و جواب گفتن معشوق او را.....
- ۸۶۶ یکی پرسید از عالمی عارفی که اگر در نماز کسی بگرید به آوازه و آه کند و نوحه کند نمازش باطل شود. جواب گفت که نام آن آب دیده است تا آن گریهنده چه دیده

است اگر شوق خدا دیده است و می‌گرید یا پشیمانی گناهی، نمازش تباه نشود بلکه کمال گیرد که لَا صَلَوةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ، و اگر او رنجوری تن یا فراق فرزند دیده است نمازش تباه شود که اصل نماز ترک تن است و ترک فرزند. ابراهیم وار که فرزند را قربان می‌کرد از بهر تکمیل نماز و تن را به آتش نهمود می‌سپرد، و امر آمد مصطفی را عَلَيْهِ السَّلَام بدین خصال که فَاتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ لَقَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةً حَسَنَةً فِي إِبْرَاهِيمَ..... ۸۶۸

مریدی در آمد به خدمت شیخ، و از این شیخ پیر سن نمی‌خواهم بلکه پیر عقل و معرفت، و اگر چه عیسی است عَلَيْهِ السَّلَام در گهواره، و یحیی است عَلَيْهِ السَّلَام در مکتب کودکان، مریدی شیخ را گریان دید او نیز موافقت کرد و گریست چون فارغ شد و به در آمد، مریدی دیگر که از حال شیخ واقف‌تر بود از سر غیرت در عقب او تیز بیرون آمد. گفتش ای برادر، من ترا گفته باشم الله الله، تا نیندیشی و نگویی که شیخ می‌گریست و من نیز می‌گریستم که سی سال ریاضت بی ریا باید کرد و از عقبات و دریاها ی پُر نهنگ و کوههای بلند پُر شیر و پلنگ می‌باید گذشت تا بدان گریه شیخ رسی یا نرسی. اگر رسی شُكْرُ زَوْجِكَ لِي الْأَرْضُ گویی بسیار..... ۸۶۹ داستان آن کنیزک که با خر خاتون شهوت می‌راند و او را چون بُز و خرس آموخته بود شهوت راندن آدمیانه؛ و کدویی در قُضیب خر می‌کرد تا از اندازه نگذرد. خاتون بر آن وقوف یافت لکن دقیقه کدو را ندید. کنیزک را به بهانه به راه کرد جایی دور و با خر جمع شد بی کدو و هلاک شد بفضیحت. کنیزک بیگاه باز آمد و نوحه کرد که ای جانم و ای چشم روشنم، کیر دیدی کدو ندیدی، ذَکَر دیدی، آن دگر ندیدی. كُلُّ نَاقِصٍ مَلْعُونٌ یعنی كُلُّ نَظَرٍ وَفَهْمٍ نَاقِصٍ مَلْعُونٌ، و اگر نه ناقصان ظاهر جسم مرحوم‌اند، ملعون نه‌اند. بر خوان لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ، نَفَى حَرْجٍ وَنَفَى لعنت و نفی عتاب و غضب..... ۸۷۳

تمثیل تلقین شیخ مریدان را و پیغامبر اَمّت را که ایشان طاقت تلقین حق ندارند و با حق الف ندارند چنانکه طوطی با صورت آدمی الف ندارد که از او تلقین تواند گرفت. حق تعالی شیخ را چون آینه پیش مرید همچو طوطی دارد و از پس آینه تلقین می‌کند لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ إِنَّهُ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى، این است ابتدای مسأله بی منتهی چنانکه منقار جنبانیدن طوطی اندرون آینه که خیالش می‌خوانی بی اختیار و تصرف او است، عکس خواندن طوطی-برونی که متعلّم است نه عکس آن معلّم که پس آینه است، و لیکن خواندن طوطی برونی تصرف آن معلّم است، پس این مثال آمد نه مثّل..... ۸۷۷

صاحب دلی دید سگی حامله در شکم آن سگ بیچگان بانگ می‌کردند. در تعجب ماند که حکمت بانگ سگ پاسبانی است، بانگ در اندرون شکم مادر پاسبانی نیست، و نیز بانگ جهت یاری خواستن و شیر خواستن باشد و غیره، و آنجا هیچ این

فایده‌ها نیست. چون به خویش آمد با حضرت مناجات کرد، وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ. جواب آمد که آن صورت حال قومی است از حجاب بیرون نیامده و چشم دل باز نشده دعوی بصیرت کنند و مقالات گویند، از آن نه ایشان را قوتی و یاری

رسد و نه مستمعان را هدایتی و رشدی. ۸۷۸

قصه اهل ضروان و حسد ایشان بر درویشان که پدر ما از سلیمی اغلب دخل باغ را به مسکینان می‌داد. چون انگور بودی عشر دادی و چون مویز و دوشاب شدی عشر دادی و چون حلوا و پالوده کردی عشر دادی، و از قصیل عشر دادی و چون در خرمن می‌کوفتی از کفه آمیخته عشر دادی و چون گندم از کاه جدا شدی عشر دادی و چون آرد کردی عشر دادی و چون خمیر کردی عشر دادی و چون نان کردی عشر دادی. لاجرم حق تعالی در آن باغ و کشت برکتی نهاده بود که همه اصحاب باغها محتاج او بُدندی هم به میوه و هم به سیم، و او محتاج هیچ کس نی از ایشان. فرزندانشان خرج عشر می‌دیدند مکرّر و آن برکت را نمی‌دیدند، همچون آن زن

بدبخت که کدو را ندید و خر را دید. ۸۷۹

بیان آنکه عطای حق و قدرت موقوف قابلیت نیست همچون داد خلقان که آن را قابلیت باید، زیرا عطا قدیم است و قابلیت حادث. عطا صفت حق است و قابلیت صفت مخلوق، و قدیم موقوف حادث نباشد، و اگر نه حدوث مُحال باشد. ۸۸۳

در ابتدای خلقت جسم آدم عَلَيْهِ السَّلَام که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام را اشارت کرد که برو از زمین مُشتی خاک برگیر و به روایتی از هر نواحی مُشت مُشت برگیر. ۸۸۴

فرستادن میکائیل را عَلَيْهِ السَّلَام به فیض حَفْنَه‌ای خاک از زمین جهت ترکیب ترتیب جسم مبارک ابوالبشر خلیفه الحقّ مَسْجُود الْمَلْکِ وَ مُعَلِّمُهُمْ آدم عَلَيْهِ السَّلَام. ۸۸۵

قصه قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَام بیان و برهان آن است که تَضَرُّع و زاری دافع بلای آسمانی است، و حق تعالی فاعل مختار است پس تَضَرُّع و تعظیم پیش او مفید باشد. و فلاسفه گویند فاعل به طبع است و به علّت نه. مختار پس تَضَرُّع طبع

را نگرداند. ۸۸۶

فرستادن اسرافیل را عَلَيْهِ السَّلَام به خاک که حَفْنَه‌ای برگیر از خاک بهر ترکیب جسم آدم عَلَيْهِ السَّلَام. ۸۸۷

فرستادن عزرائیل مَلْکُ الْعَزْمِ وَالْحَزْمِ را عَلَيْهِ السَّلَام به برگرفتن حَفْنَه‌ای خاک تا شود جسم آدم چالاک علیه الصلوة والسلام. ۸۸۸

بیان آنکه مخلوقی که ترا از او ظلمی رسد به حقیقت او همچون آلتی است. عارف آن بود که به حق رجوع کند نه به آلت، و اگر به آلت رجوع کند به ظاهر نه از جهل کند بلکه برای مصلحتی، چنانکه ابایزید قُدّسَ الله سرّه گفت که چندین سال است که من با مخلوق سخن نگفتم و از مخلوق سخن نشنیده‌ام و لیکن خلق چنین پندارند که با ایشان سخن می‌گویم و از ایشان می‌شنوم. زیرا ایشان مخاطب اکبر

- را نمی بینند که ایشان چون صدالند او را نسبت به حال من، التفات مستمع عاقل
به صدا نباشد، چنانکه مثل است معروف قال الجدارُ لَوْتُدِ لِمَ تَشْقُنِي. قال أَلَوْتُدُ
أَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَدْفُنِي. ۸۹۰
- جواب آمدن که آنکه نظر او بر اسباب و مرض و زخم تیغ نیاید بر کار تو عزرائیل
هم نیاید که تو هم سببی اگر چه مخفی تری از آن سببها و بود که بر آن رنجور مخفی
نباشد که، وَ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنَّ لَا تُبْصِرُونَ. ۸۹۲
- در بیان وخامت چرب و شیرین دنیا و مانع شدن او از طعام الله چنانکه فرمود الجوع
طعام الله یحیی به ابدانَ الصَّادِقِينَ آی فی الْجُوعِ طَعَامُ اللَّهِ وَ قَوْلُهُ آيَتْ عِنْدَ رَبِّي
يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِيَنِي وَ قَوْلُهُ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ. ۸۹۳
- جواب آن مُنْفَل که گفته است که خوش بودی این جهان اگر مرگ نبودی و خوش
بودی مُلک دنیا اگر زوالش نبودی وَ عَلَيَّ هَذِهِ الْوَتِيرَةُ مِنَ الْفُشَارَات. ۸۹۴
- فیما يُرْجَى مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى مُعْطَى إِلَيْكُمْ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا وَ هُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ
مَنْ بَعْدَ مَا قَطَطُوا، وَ رَبُّ بَعْدِ يَوْمٍ قُرْبًا وَ رَبُّ مَعْصِيَةِ مَيْمُونَةٍ وَ رَبُّ سَعَادَةٍ تَأْتِي
مِنْ حَيْثُ يُرْجَى الْتَقَمُ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ يُبَدِّلُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ. ۸۹۵
- قصه ایاز و حجره داشتن او جهت چاروق و پوستین، و گمان آمدن خواجه تا شانش
را که او را در آن حجره دفینه است به سبب محکمی در و گرانی قفل. ۸۹۸
- بیان آنکه آنچه بیان کرده می شود صورت قصه است و آنکه آن صورتی است که
در خورد این صورت گیران است و در خورد آینه تصویر ایشان، و از قدو سیتی
که حقیقت این قصه را است نطق را از این تنزیل شرم می آید، و از خجالت سر و
ریش و قلم گم می کند، وَ الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ. ۹۰۰
- حکمت نظر کردن در چارق و پوستین که فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ. ۹۰۱
- خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي حَقِّ إِبْلِيسَ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ. ۹۰۱
- در معنی این که أَرْنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ وَ معنی این که، لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا أَرَدَدْتُ
يَقِينًا وَ قَوْلُهُ. پایه کز، کز افگند سایه. ۹۰۳
- بیان اتحاد عاشق و معشوق از روی حقیقت، اگر چه متضاداند از روی آنکه نیاز
ضد بی نیازی است، چنانکه آینه بی صورت است و ساده است و بی صورتی ضد
صورت است و لکن میان ایشان اتحادی است در حقیقت که شرح آن دراز است،
وَ الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ. ۹۰۵
- معشوقی از عاشق پرسید که خود را دوست تر داری یا مرا، گفت من از خود مرده ام
و به تو زنده ام، از خود و از صفات خود نیست شده ام و به تو هست شده ام، علم
خود را فراموش کرده ام و از علم تو عالم شده ام، قدرت خود را از یاد داده ام و از قدرت
تو قادر شده ام، اگر خود را دوست دارم ترا دوست داشته باشم، و اگر ترا دوست
دارم خود را دوست داشته باشم. أَخْرُجُ بِصِفَاتِي إِلَى خَلْقِي مَنْ رَأَاكَ رَأَى وَ مَنْ

- ۹۰۶ قَصَدَكَ قَصَدْنِي وَعَلَى هَذَا.
آمدن آن امیر نَمَام با سرهنگان نیمشب به گشادن آن حجره ایاز و پوستین و چارُق دیدن آویخته، و گمان بُردن که آن مکر است و روپوش و، خانه را حفر کردن به هر گوشه‌ای که گمان آمد، و چاه کنان آوردن و دیوارها را سوراخ کردن و چیزی نایافتن و، خَجَل و نومید شدن چنانکه بدگمانان و خیال اندیشان در کار انبیا و اولیا که می‌گفتند که ساحران و خویشتن ساخته‌اند و تصدُر می‌جویند، بعد از بَفَحْص خجل شوند و سود ندارد.....
- ۹۰۸ باز گشتن نَمَامان از حجره ایاز بسوی شاه توبره تهی و خَجَل همچون بدگمانان در حَقِّ انبیا عَلَیْهِمُ السَّلَام بر وقت ظهور براءت و پاکی ایشان که یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ و تَسْوَدُّ وُجُوهُ و تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ.....
- ۹۰۹ حواله کردن پادشاه قبول و توبه نَمَامان و حجره گشایان و سزا دادن ایشان به ایاز که یعنی این جنایت بر عَرَض او رفته است.....
- ۹۱۰ فرمودن پادشاه ایاز را که اختیار کن از عفو و مکافات که از عدل و لطف هر چه کنی اینجا صواب است و در هر یکی مصلحتها است که در عدل هزار لطف هست درج، وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ. آنکس که کراهت می‌دارد قصاص را در این یک حیات قاتل نظر می‌کند و در صدهزار حیات که معصوم و محقون خواهند شدن، در حصن بیم سیاست نمی‌نگرد.....
- ۹۱۱ تعجیل فرمودن پادشاه ایاز را که زود این حکم را به فیصل رسان و منتظر مدار وَ آیَاتُ بَيْنَا، مگو که، أَلَا تَنْتَظِرُ مَوْتَ الْأَحْمَرِ، و جواب گفتن ایاز شاه را.....
- ۹۱۲ حکایت در تقریر این سخن که چندین گاه گفت ذکر را آموذیم، مدّتی صبر و خاموشی را بیازماییم.....
- ۹۱۳ در بیان کسی که سختی گوید که حال او مناسب آن سخن و آن دعوی نباشد چنانکه کَفَرَهُ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، خدمت بت سنگین کردن و جان و زر فدای او کردن چه مناسب باشد با جانی که داند که خالقِ سماوات و ارض و خلائقِ الهی است. سمعی، بصیری، حاضری، مراقبی، مستولی غیوری:
- ۹۱۴ إِلَى آخِرِهِ..... حکایت در بیان توبه نصوح که چنانکه شیر از پستان بیرون آید باز در پستان نرود. آنکه توبه نصوحی کرد هرگز از آن گناه یاد نکند به طریق رغبت بلکه هر دم نفرتش افزون باشد و آن نفرت دلیل آن بود که لذّت قبول یافت آن شهوتِ اوّل بی لذّت شد این به جای آن نشست... و آنکه دلش باز بدان گناه رغبت می‌کند علامت آن است که لذّت قبول نیافته است و لذّت قبول به جای آن لذّت گناه ننشسته است، سُبَيْسَرُهُ لِلْيُسْرَى، نشده است لذّت و يُسْرُهُ لِلْعُسْرَى، باقی است بر وی.....
- ۹۱۷ در بیان آنکه دعای عارفِ اصلی و درخواست او از حق همچو درخواست حق است

- از خویشتن که، کُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَ بَصَرًا وَ لِسَانًا وَ يَدًا، قَوْلُهُ: وَ مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى، و آیات و اخبار و آثار در این بسیار است و شرح سبب ساختن حق تا مجرم را گوش گرفته به توبه نصح آورد. ۹۱۸
- نوبت جستن رسیدن به نصح، و آواز آمدن که همه را جُستیم نصح را بجوئید، و بیهوش شدن نصح از آن هیبت، و گشاده شدن کار بعد از نهایت بستگی کماکان يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَصَابَهُ مَرَضٌ أَوْ هَمٌّ أَشْتَدَّيْ أَرْمَهُ تَنْفَرَجِي... ۹۲۰
- یافته شدن گوهر و حلالی خواستن حاجیکان و کنیزکان شهزاده از نصح. ۹۲۰
- باز خواندن شهزاده نصح را از بهر دلّای بعد از استحکام توبه و قبول توبه، و بهانه کردن او و دفع گفتن. ۹۲۲
- حکایت در بیان آنکه کسی توبه کند و پشیمان شود و باز آمدن پشیمانها را فراموش کند و آزمودم را باز آزمایش، در خسارت ابد افتد؛ چون توبه او را ثباتی و قوتی و حلاوتی و قبولی مدد نرسد، چون درخت بی بیخ هر روز زردتر و خشکتر [بود]، نعوذ بالله. ۹۲۲
- تشبیه کردن قطب که عارف واصل است در اجرای دادن خلق از قوت مغفرت و رحمت بر مراتبی که حشش الهام دهد، و تمثیل به شیر که در اجرای خوار و باقی خوار وی اند بر مراتب قرب ایشان به شیر نه قرب مکانی بلکه قرب صفتی، و تفصیل این بسیار است، وَاللّٰهُ الْهَادِي. ۹۲۳
- حکایت دیدن خر هیزم فروش با نوایی اسپان تازی را بر آخر خاص و تمنا بردن آن دولت را در مواعظ آنکه تمنا نباید بردن الا مغفرت و عنایت و هدایت که اگر در صدلون رنجی چون لذت مغفرت بود همه شیرین شود، باقی هر دولتی که آن را ناآزموده تمنی می‌بری با آن رنجی قرین است که آن را نمی‌بینی، چنانکه از هر دامی دانه پیدا بود و فسخ پنهان، تو در این یک دام مانده‌ای، تمنی می‌بری که کاشکی با آن دانه‌ها رفتمی، پنداری که آن دانه‌ها بی دام است. ۹۲۵
- ناپسندیدن روباه گفتن خر را که من راضی‌ام به قسمت. ۹۲۶
- جواب گفتن خر روباه را. ۹۲۶
- جواب گفتن روبه خر را. ۹۲۶
- جواب گفتن خر روباه را. ۹۲۷
- در تقریر معنی توکل، حکایت آن زاهد که توکل را امتحان می‌کرد. از میان اسباب و شهر بیرون آمد و از قوارع و ره گذر خلق دور شد، و به بُن کوهی مهجوری منفودی در غایت گرسنگی سر بر سر سنگی نهاد و خفت، و با خود گفت توکل کردم بر سبب سازی و رزاقی تو، و از اسباب منقطع شدم تا ببینم سببیت توکل را. ۹۲۷
- جواب دادن روباه خر را و تحریض کردن او خر را بر کسب. ۹۲۸
- جواب گفتن خر روباه را که توکل بهترین کسبها است که هر کسی محتاج است به

- توکل که ای خدا این کار مرا راست آر، و دعا متضمن توکل است و توکل کسبی
 ۹۲۹ است که به هیچ کسبی دیگر محتاج نیست، اَلِیْ آخِرِه.
- مثل آوردن اشتر در بیان آنکه در مخبر دولتی فَرْ و اثر آن چون نبینی جای متهم
 ۹۳۰ داشتن باشد، که او مقلد است در آن.
- فرق میان دعوت شیخ کامل و اصل، و میان سخن ناقصان فاضل فضل تحصیلی
 ۹۳۲ بر بسته.
- حکایت آن مُخَنَّث و پرسیدن لوطی از او در حالت لواطه که این خنجر از بهر چیست؛
 گفت از برای آنکه هر که با من بد اندیشد اشکمش بشکافم، لوطی بر سر او آمد
 ۹۳۲ شد می کرد و می گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ که من بد نمی اندیشم با تو. اِنْ اَللّٰهُ لَا یَسْتَحِبُّ اَنْ یُّضْرَبَ مَثَلًا مَا یُعْوَضُهُ فَمَا قَوْفُهَا، اَیْ فَمَا قَوْفُهَا فِی تَغْیِیْرِ اَلنَّفُوسِ بِاَلْاِنْکَارِ اِنْ مَا ذَا اَرَادَ اَللّٰهُ بِهَذَا مَثَلًا، و آنکه جواب می فرماید که این خواستم، یُضِلُّ بِه کَثِیْرًا وَ یَهْدِیْ بِه کَثِیْرًا، که هر فتنه ای همچون میزان است، بسیاران از او سرخ رو
 شوند، و بسیاران بی مراد شوند، وَلَوْ تَأَمَّلْتَ فِیْهِ قَلِیْلًا وَ جَدْتَ مِنْ نَتَایِجِهِ اَلشَّرِیْفَةُ
 ۹۳۳ کَثِیْرًا.
- غالب شدن حیلۀ روباه بر استعصام و تعفف خر و کشیدن روبه خر را سوی شیر به بیشه...
 ۹۳۴ حکایت آن شخص که از ترس خویشتن را در خانه ای انداخت. رخها زرد چون زعفران،
 لبها کبود چون نیل، دست لرزان چون برگ درخت، خداوند خانه پرسید که خیر
 است، چه واقعه است، گفت بیرون خر می گیرند به سخره گفت مبارک خر می گیرند.
 تو خر نیستی، چه می ترسی. گفت سخت بجد می گیرند. تمیز برخاسته است. امروز
 ۹۳۵ ترسم که مرا خر گیرند.
- بردن روبه آن خر را پیش شیر و جستن خر از شیر، و عتاب کردن روباه با شیر که
 هنوز خر دور بود تعجیل کردی، و عذر گفتن شیر و لایه کردن روبه را شیر، که برو
 ۹۳۶ بار دگرش بفریب.
- در بیان آنکه نقض عهد و توبه موجب بلا بود، بلکه موجب مسخ است چنانکه در
 حق اصحاب سَبْت و در حق اصحاب مایده عیسی، وَ جَعَلَ مِنْهُمْ اَلْقِرْدَةَ وَ اَلْخَنَازِیْرَ،
 و اندر این اَمّت مسخ دل باشد، و به قیامت تن را صورت دل دهند، نَعُوْذُ بِاللّٰهِ...
 ۹۳۸ دوم بار آمدن روبه بر این خر گریخته، تا باز بفریبش.
- جواب گفتن خر روباه را...
 ۹۳۹ جواب گفتن روبه خر را.
- حکایت شیخ محمد سرری غزنوی قَدَسَ اللّٰهُ سِرُّهُ...
 ۹۴۲ آمدن شیخ بعد از چندین سال از بیابان به شهر غزنین و زنبیل گردانیدن به اشارت
 غیبی، و تفرقه کردن آنچه جمع آید بر فقرا...
 ۹۴۳ در معنی کُوْ لَایْ لَمَا خَلَقْتُ اَلْاَفْلاَکَ.

- رفتن این شیخ در خانه امیری بهر کدیه روزی چهار بار به زنبیل به اشارت غیب،
و عتاب کردن امیر او را بدان وقاحت و عذر گفتن او امیر را. ۹۴۵.....
- گریان شدن امیر از نصیحت شیخ و عکس صدق او و ایثار کردن مخزن بعد از آن
گستاخی، و استعصام شیخ و قبول ناکردن و گفتن که من بی اشارت نیارم تصرفی کردن. ۹۴۷
- اشارت آمدن از غیب به شیخ که این دو سال به فرمان ما بستدی و بدادی، بعد از
این بده و مستان. دست در زیر حصیر می‌کن که آن را چون انبان بوهریره کردیم در
حق تو. هر چه خواهی بیایی، تا یقین شود عالمیان را که ورای این عالمی است
که خاک به کف‌گیری زر شود، مرده در او آید زنده شود، نحس اکبر در وی آید سعد
اکبر شود. کفر در او آید ایمان گردد. زهر در او آید تریاق شود نه داخل این عالم
است و نه خارج این عالم، نه تحت و نه فوق، نه متصل نه منفصل. بی چون و بی
چگونه. هر دم از او هزاران اثر و نمونه ظاهر می‌شود چنانکه صنعت دست با صورت
دست و غمزه چشم با صورت چشم و فصاحت زبان با صورت زبان. نه داخل است
و نه خارج او، نه متصل و نه منفصل، وَالْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ. ۹۴۷.....
- دانستن شیخ ضمیر سایل را بی گفتن و دانستن قدر وام وام داران بی گفتن که نشان
آن باشد که، أَخْرُجُ بِصِفَاتِي إِلَى خَلْقِي. ۹۴۸.....
- سبب دانستن ضمیرهای خلق. ۹۴۹.....
- غالب شدن مکر روبه بر استعصام خر. ۹۵۰.....
- در بیان فضیلت احتما و جوع. ۹۵۰.....
- مثّل. ۹۵۱.....
- حکایت مریدی که شیخ از حرص و ضمیر او واقف شد. او را نصیحت کرد به زبان
و در ضمن نصیحت قوّت توکل بخشیدش به امر حق. ۹۵۱.....
- حکایت آن گاو که تنها در جزیره‌ای است بزرگ. حق تعالی آن جزیره بزرگ را پُر
کند از نبات و ریاحین که علف گاو باشد. تا به شب آن گاو همه را بخورد و فربه
شود چون کوه پاره‌ای. چون شب شود خوابش نبرد از غصّه و خوف که همه صحرا
را چریدم، فردا چه خورم. تا از این غصّه لاغر شود و همچون جلال. روز بر خیزد
همه صحرا را سبزتر و انبوه‌تر بیند از دی باز بخورد و فربه شود. باز شیش همان غم
بگیرد. سالها است که او همچنین می‌بیند و اعتماد نمی‌کند. ۹۵۲.....
- صید کردن شیر آن خر را و تشنه شدن شیر از کوشش، رفت به چشمه تا آب خورد.
تا باز آمدن شیر، جگر بند و دل و گرده را روباه خورده بود که لطیف‌تر است. شیر
طلب کرد دل و جگر نیافت. از روبه پرسید که کو دل و جگر. روبه گفت اگر او را
دل و جگر بودی آنچنان سیاستی دیده بود آن روز و به هزار حيله جان بُرده، کی بر
تو باز آمدی، لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ. ۹۵۳.....
- حکایت آن راهب که روز با چراغ می‌گشت در میان بازار از سر حالی که او را بود. ۹۵۴.....

- دعوت کردن مسلمان مَث را. ۹۵۵
- مَثَل شیطان بر درِ رحمان. ۹۵۶
- جواب گفتن مؤمن سَنی کافر جبری را، و در اثبات اختیار بنده دلیل گفتن. سَنَتِ راهی باشد کوفته اَقْدَامِ انبیا عَلَیْهِمُ السَّلَام بر یَمینِ آن راه بیابان جبر که خود را اختیار نبیند و امر و نهی را منکر شود و تأویل کند، و از مُنکر شدن امر و نهی لازم آید انکار بهشت و بهشت جزای مطیعان امر است و دوزخ جزای مخالفان امر، و دیگر نگویم به چه انجامد که، الْغَافِلُ تَكْفِیهِ الْاِشَارَه، و بر یسار آن راه بیابان قَدَر است که قدرت خالق را مغلوب قدرت خلق داند، و از آن فسادها زاید که آن مَث جبری بر شمرد. ۹۵۸
- درک وجدانی چون اختیار و اضطراب و خشم و اِصطبار و سیری و ناهار به جای حَس است که زرد از سرخ بداند و فرق کند و خُرد از بزرگ و طلخ از شیرین و مُشک از سرگین، و درشت از نرم به حَس مَس و گرم از سرد و سوزان از شیرگرم و تر از خشک و مَس دیوار از مَس درخت. پس منکر وجدانی منکر حَس باشد و زیاده که وجدانی از حَس ظاهر تر است، زیرا حَس را توان بستن و منع کردن از احساس و بستن راه و مَدخل و جدائیات را ممکن نیست، وَ الْغَافِلُ یَكْفِیهِ الْاِشَارَه. ۹۶۱
- حکایت هم در بیان تقریر اختیار خلق و بیان آنکه تقدیر و قضا سلب کننده اختیار نیست. ۹۶۲
- حکایت هم در جواب جبری و اثبات اختیار و صَحّت امر و نهی و بیان آنکه عذر جبری در هیچ مَلتی و در هیچ دینی مقبول نیست و موجب خلاص نیست از سزای آن کار که کرده است، چنانکه خلاص نیافت ابلیس جبری که بدان گفت: بِمَا أَغْوَيْتَنِي، وَ الْقَلْبِلُ یَدُلُّ عَلَی الْکَثِیْر. ۹۶۳
- معنی: مَا شَاءَ اللهُ کَانَ، یعنی خواست خواست او و رضا رضای او جوید. از خشم دیگران و ردّ دیگران دلتنگ مباشید. آن کَانَ اگر چه لفظ ماضی است لیکن در فعل خدا ماضی و مستقبل نباشد که لَیْسَ عِنْدَ اللهِ صَبَاحٌ لَا مَسَاءَ. ۹۶۵
- و همچنین قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ، یعنی جَفَّ الْقَلَمُ وَ کَتَبَ لَا یَسْتَوِی الطَّاعَةُ وَالْمَعْصِیَةُ لَا یَسْتَوِی الْاِْمَانَةُ وَ السَّرَقَةُ، جَفَّ الْقَلَمُ اَنْ لَا یَسْتَوِی الشُّکْرُ وَ الْکُفْرَانُ، جَفَّ الْقَلَمُ اِنْ اَنْهَ لَا یَضِیْعُ اَجْرُ الْمُحْسِنِیْنَ. ۹۶۶
- حکایت آن درویش که در هری غلامان آراسته عمید خراسان را دید و بر اسپان تازی و قباهای زربفت و کلاههای مُعَرَّق و غیر آن، پرسید که اینها کدام امیرانند و چه شاهانند، گفتند او را که اینها امیران نیستند، اینها غلامان عمید خراسانند. روی به آسمان کرد که ای خدا غلام پروردن از عمید بیاموز. آنجا مستوفی را عمید گویند. ۹۶۸
- باز جواب گفتن آن کافر جبری آن سَنی را که به اسلامش دعوت می کرد و به ترک اعتقاد جبرش دعوت می کرد، و دراز شدن مناظره از طرفین که مَادَّةُ اِشْکَال و جواب را نَبَرَدَ الْاَ عَشَق حَقِیقَتِی که او را پروای آن نماند. وَ ذَلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ. ۹۷۰
- پرسیدن پادشاه قاصداً ایاز را که چندین غم و شادی با چَارِق و پوستین که جماد

است می‌گویی تا ایاز را در سخن آورد.	۹۷۲
گفتن خویشاوندان مجنون را که حسن لیلی به اندازه‌ای است، چندان نیست. از او نغزتر در شهر ما بسیار است. یکی و دو و ده بر تو عرضه کنیم، اختیار کن؛ ما را و خود را و ارهان. و جواب گفتن مجنون ایشان را.	۹۷۴
حکایت جوحی که چادر پوشید و در وعظ میان زنان نشست و حرکتی کرد. زنی او را بشناخت که مرد است و نعره‌ای زد.	۹۷۵
فرمودن شاه به ایاز بار دیگر که شرح چارّو و پوستین آشکارا بگو تا خواجه تاشانت از آن اشارت پند گیرند که، <i>الَّذِينَ اتَّصِيحَهُ</i> ، و موعظه یابند.	۹۷۷
حکایت کافری که گفتندش در عهد ابایزید که مسلمان شو و جواب گفتن او ایشان را.	۹۷۷
حکایت آن مؤذن زشت‌آواز که در کافرستان بانگ نماز داد، و مرد کافری او را هدیه داد.	۹۷۸
حکایت آن زن که گفت شوهر را که گوشت را گریه خورد. شوهر گریه را به ترازو برکشید. گریه به نیم من برآمد. گفت ای زن گوشت نیم من بود و افزون، اگر این گوشت است گریه کو. و اگر این گریه است، گوشت کو.	۹۸۰
حکایت آن امیر که غلام را گفت که می‌بیار. غلام رفت و سبوی می‌آورد. در راه زاهدی بود امر معروف کرد. زد سنگی و سبوی را بشکست. امیر بشنید و قصد گوشمال زاهد کرد، و این قصد در عهد دین عیسی بود <i>عَلَيْهِ السَّلَام</i> که هنوز می‌حرام نشده بود، و لیکن زاهد تفرّزی می‌کرد و از تنعم منع می‌کرد.	۹۸۲
حکایت ضیاء ذلق که سخت دراز بود و برادرش شیخ اسلام، تاج بلخ، بغایت کوتاه بالا بود، و این شیخ اسلام از برادرش ضیا ننگ داشتی. ضیا در آمد به درس او، و همه صدور بلخ حاضر به درس او. ضیا خدمتی کرد و بگذشت، شیخ اسلام او را نیم قیامی کرد سرسری. گفت آری سخت درازی، پاره‌ای در دزد.	۹۸۳
رفتن امیر خشم‌آلود برای گوشمال زاهد.	۹۸۵
حکایت مات کردن دلفک سید شاه ترمذ را.	۹۸۵
انداختن مصطفی <i>عَلَيْهِ السَّلَام</i> خود را از کوه حرّی از وحشت دیر نمودن جبرئیل <i>عَلَيْهِ السَّلَام</i> ، خود را به وی و پیدا شدن جبرئیل به وی که مینداز که ترا دولتهادر پیش است.	۹۸۷
جواب گفتن امیر مر آن شفیعیان را و همسایگان زاهد را که گستاخی چرا کرد و سبوی ما را چرا شکست، من در این باب شفاعت قبول نخواهم کرد که سوگند خورده‌ام که سزای او را بدهم.	۹۸۸
دوم بار دست و پای امیر را بوسیدن و لایه کردن شفیعیان و همسایگان زاهد.	۹۸۸
باز جواب گفتن آن امیر ایشان را.	۹۸۹
تفسیر این آیت که، <i>وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ</i> ، که در و دیوار و عرصه آن عالم و آب و کوزه و میوه و درخت همه زنده‌اند و سخن گوی و سخن	

- شنو، و جهت آن فرمود مصطفی علیه السّلام که، الدُّنْيَا حَيْفَةٌ وَ طُلَاقُهَا كِلَابٌ، و اگر آخرت را حیات نبودی، آخرت همه جیفه بودی. جیفه را برای مُردگیش جیفه گویند نر برای بوی زشت و فَرخچی. ۹۹۰
- دگزیار استدعای شاه از ایاز که تأویل کار خود بگو و مشکل منکران را و طاعنان را حلّ کن، که ایشان را در آن التّباس رها کردن، مروت نیست. ۹۹۲
- تمثیل تن آدمی به مهمانخانه و اندیشه‌های مختلف به مهمانان مختلف، عارف در رضا بدان اندیشه‌های غم و شادی چون شخص مهمان دوست غریب نواز خلیل وار که در خلیل به اکرام ضیف پیوسته باز بود بر کافر و مؤمن و امین و خاین، و با همه مهمانان رو تازه داشتی. ۹۹۳
- حکایت آن مهمان که زن خداوند خانه گفت که باران فرو گرفت و مهمان در گردن ما ماند. ۹۹۴
- تمثیل فکر هر روزینه که اندر دل آید به مهمان نو که از اوّل روز در خانه فرود آید و فضیلت میهمان نوازی و ناز میهمان کشیدن و تحکّم و بدخوبی کند به خداوند خانه. ۹۹۵
- نواختن سلطان ایاز را. ۹۹۶
- وصیت کردن پدر، دختر را که خود را نگهدار تا حامله نشوی از شوهرت. ۹۹۷
- وصف ضعیف دلی و سستی صوفی سایه پرورد مجاهده ناکرده درد و داغ عشق ناچشیده به سجده و دست بوس عام و به حرمت نظر کردن و به انگشت نمودن ایشان که امروز در زمانه صوفی او است غرّه شده و به وهم بیمار شده همچون آن معلّم که کودکان گفتند که رنجوری، و با این وهم که من مجاهدم مر در این ره پهلوان می دانند با غازیان به غزا رفته که بظاهر نیز هنر بنمایم در جهاد اکبر مستثام. جهاد اصغر خود پیش من چه محل دارد. خیال شیر دیده و دلیریا کرده و مست این دلیری شده و روی به بیشه نهاده به قصد شیر، و شیر به زبان حال گفته که، کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. ۹۹۸
- نصیحت مبارزان او را که با این دل و زهره که تو داری که از کلاپسه شدن چشم کافر اسیری دست بسته بیهوش شوی و دشنه از دست بیفتد زنهار زنهار ملازم مطبخ خانقاه باش و سوی پیگار مرو، تا رسوا نشوی. ۱۰۰۰
- حکایت عبّاسی رَجْمُ الله که هفتاد غزو کرده بود سینه برهنه بر امید شهید شدن. چون از آن نومید شد از جهاد اصغر رو به جهاد اکبر آورد و خلوت گزید، ناگهان طبل غازیان شنید. نفّس از اندرون زنجیر می درانید سوی غزا، و متّهم داشتن او نفس خود را در این رغبت. ۱۰۰۱
- حکایت آن مجاهد که از همیان سیم هر روز یک درم در خندق انداختی به تفاریق از بهر ستیزه حرص و آرزوی نفّس، و وسوسه نفس که چون می اندازی به خندق باری به یک بار بینداز تا خلاص یابم که، أَلْيَأْسُ إِحْدَى الرَّاحَتَيْنِ، او گفته که این

- راحت نیز ندهم..... ۱۰۰۳
- صفت کردن مرد غماز و نمودن صورت کنیزک مٌصور در کاغذ، و عاشق شدن
خلیفه مصر بر آن صورت، و فرستادن خلیفه امیری را با سپاه گران به درِ موصِل،
و قتل و ویرانی بسیار کردن بهر این غرض..... ۱۰۰۴
- ایثار کردن صاحب مٌوصل آن کنیزک را بدین خلیفه تا خونریز مسلمانان بیشتر
نشود..... ۱۰۰۵
- پشیمان شدن آن سرلشکر از آن خیانت که کرد و سوگند دادن او آن کنیزک را که به
خلیفه باز نگوید از آنچه رفت..... ۱۰۰۸
- حجّت منکران آخرت و بیان ضعف آن حجّت، زیرا حجّت ایشان بدین باز می گردد
که غیر این نمی بینیم..... ۱۰۰۹
- آمدن خلیفه نزد آن خوبروی برای جماع..... ۱۰۱۰
- خنده گرفتن آن کنیزک را از ضعف شهوت خلیفه و قوّت شهوت آن امیر، و فهم
کردن خلیفه از خنده کنیزک..... ۱۰۱۰
- فاش کردن آن کنیزک آن راز را با خلیفه از بیم زخم شمشیر، و اکراه خلیفه که راست
گو سبب این خنده را وگرنه بکشم،..... ۱۰۱۱
- عزم کردن شاه چون واقف شد بر آن خیانت که بیوشاند و عفو کند و او را به او
دهد، و دانست که آن فتنه جزای او بود و قصد او بود و ظلم او بر صاحب مٌوصل
که، وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَإِنْ رَبَّكَ لَبَالِمُضَادِّ، و ترسیدن که اگر انتقام نکشد آن انتقام
هم بر سر او آید، چنانکه این ظلم و طمع بر سرش آمد..... ۱۰۱۲
- بیان آنکه تَحَقُّ قَسْمُنَا، که یکی را شهوت و قوّت خُراں دهد، و یکی را کیاست و
قوّت انبیا و فرشتگان دهد..... ۱۰۱۴
- دادن شاه گوهر را میان دیوان و مَجْمع به دست وزیر که این چند ارزد، و مبالغه
کردن وزیر در قیمت او، و فرمودن شاه او را که اکنون این را بشکن، و گفتن وزیر
که این را چون بشکنم، اِلَى آخِرِ الْقَصَّة..... ۱۰۱۵
- رسیدن گوهر از دست به دست، آخر دَوْر به ایاز و کیاست ایاز، و مقلّد ناشدن او
ایشان را و مغرور ناشدن او به گال و مال دادن شاه و خلعتها و جامگیا افزون کردن
و مدح عقل مخاطبان کردن به مکر و امتحان که کی روا باشد مقلّد را مسلمان داشتن،
مسلمان باشد اما نادر باشد که مقلّد ثبات کند بر آن اعتقاد، و مقلّد از این امتحانها
به سلامت بیرون آید که ثبات بینایان ندارد اِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللهُ، زیرا حق یکی است
و آن را ضدّ بسیار غلط افکن و مشابه حق، مقلّد چون آن ضد را شناسد از آن رو
حق را نشناخته باشد، اما حق با آن ناشناخت او چو او را به عنایت نگاه دارد، آن
ناشناخت او را زیان ندارد..... ۱۰۱۶
- تشیع زدن امرا بر ایاز که چرا شکستش و جواب دادن ایاز ایشان را..... ۱۰۱۸

- قصده شاه به کشتن امرا، و شفاعت کردن ایاز پیش تخت سلطان که: ای شاه عالم:
 ۱۰۱۸ أَلْعَفُوْ أَوْلَى.
 تفسیر گفتن ساحران فرعون را در وقت سیاست با او که: لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ. ۱۰۲۰
 مجرم دانستن ایاز خود را در این شفاعت گری و عذر این مجرم خواستن و در آن
 عذر گویی خود را مجرم دانستن، و این شکستگی را شناخت و عظمت شاه خیزد
 که: أَنَا أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ وَ أَحْسِبُكُمْ لَهُ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. ۱۰۲۲

دفتر ششم

- دیباچه ۱۰۲۹
 تمامت کتاب الموطد الکَرِیم ۱۰۳۱
 سؤال سایل از مرغی که بر سر رَیْض شهری نشسته باشد، سر او فاضلتر است و
 عزیزتر و شریفتر و مکرمتر یا دُم او؛ و جواب دادن واعظ سایل را به قدر فهم او. ۱۰۳۶
 نکوهیدن ناموسهای پوسیده را که مانع ذوق ایمان و دلیل ضعف صدقاند و راهزن
 صدهزار ابله، چنانکه راهزن آن مخنث شده بودند گوسفندان، و نمی یارست گذشتن،
 و پرسیدن مخنث از چوپان که این گوسفندان تو مرا عجب گزند. گفت اگر مردی
 و در تورگ مردی هست همه فدای تواند، و اگر مخنثی هر یکی ترا اژدهاست؛
 مخنثی دیگر هست که چون گوسفندان را ببندد در حال از راه باز گردد نیارد پرسیدن.
 ترسد که اگر پیرسم گوسفندان در من افتند و مرا بگزینند. ۱۰۳۹
 مناجات و پناه جستن به حق از فتنه اختیار و از فتنه اسباب اختیار، که سماوات
 و ارضین از اختیار و از اسباب اختیار شکوهیدند و ترسیدند، و خلقت آدمی مَوْلَع
 افتاد بر طلب اختیار و اسباب اختیار خویش، چنانکه بیمار باشد خود را اختیار
 کم ببند. صحت خواهد که سبب اختیار است تا اختیارش بیفزاید، و منصب خواهد
 تا اختیارش بیفزاید و مهبط قهر حق در اُمم ماضیه فرط اختیار و اسباب اختیار
 بوده است. هرگز فرعون بی نواکس ندیده است. ۱۰۴۰
 حکایت غلام هندو که به خداوند زاده خود پنهان هوا آورده بود، چون دختر را با
 مهتر زاده ای عقد کردند غلام خبر یافت. رنجور شد و می گداخت، و هیچ طبیب
 علت او را در نمی یافت، و او را زهره گفتن نه. ۱۰۴۳
 صبر فرمودن خواجه مادر دختر را که غلام را زجر مکن. من او را بی زجر از این
 طمع باز آرم، که نه سیخ سوزد نه کباب خام ماند. ۱۰۴۴
 در بیان آنکه این غرور تنها آن هندو را نبود بلکه هر آدمی به چنین غرور مبتلاست
 در هر مرحله ای إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ. ۱۰۴۶
 در عموم تاویل این آیت که: کَلَّمَا أَوْفَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ. ۱۰۴۸

قصه‌ای هم در تفریر این.....	۱۰۴۸
وانمودن پادشاه به امرا و متعصبان در راه ایاز، سبب فضیلت و مرتبت و قربت و	
جامگی او بر ایشان بر وجهی که ایشان را حجت و اعتراض نماند.....	۱۰۴۹
مدافعه امرا آن حجت را به شبهه جبریانه، و جواب دادن شاه ایشان را.....	۱۰۵۰
حکایت آن صیادی که خویشتن در گیاه پیچیده بود و دسته گل و لاله را کله وار به	
سر فرو کشیده، تا مرغان او را گیاه پندارند. و آن مرغ زیرک بوی برد اندکی که این	
آدمی است که بر این شکل گیاه ندیدم، اما هم تمام بوی نبرد، به افسون و مغرور	
شد، زیرا در ادراک اول قاطعی نداشت، در ادراک مکر دوم قاطعی داشت، وَ هُوَ	
الْجَرِصُ وَالطَّمَعُ لَا يَشْمَا عِنْدَ فَرْطِ الْحَاجَةِ وَالْفَقْرِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،	
كَأَدَّ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا.....	۱۰۵۲
حکایت آن شخص که دزدان قوچ او را بدزدیدند و بر آن قناعت نکردند، به حيله	
جامه هاش را هم دزدیدند.....	۱۰۵۴
مناظره مرغ با صیاد در ترهیب و در معنی ترهیبی که مصطفی علیه السلام نهی کرد	
از آن امت خود را که، لَا زُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ.....	۱۰۵۴
حکایت پاسبان که خاموش کرد تا دزدان رخت تا جبران بردند بکلی، بعد از آن،	
هیهای و پاسبانی می‌کرد.....	۱۰۵۸
حواله کردن مرغ گرفتاری خود را در دام به فعل و مکر و زرق زاهد، و جواب زاهد	
مرغ را.....	۱۰۵۹
حکایت آن عاشق که شب بیامد بر امید وعده معشوق بدان وثاقتی که اشارت کرده	
بود و بعضی از شب منتظر ماند و خوابش بر بود. معشوق آمد بهر اِتِجَاز وعده، او	
را خفته یافت. جیش پُر جَوَز کرد و او را خفته گذاشت و بازگشت.....	۱۰۶۱
استدعای اسیر ترک محصور مطرب را به وقت صبح، و تفسیر این حدیث که، إِنَّ	
لِلَّهِ تَعَالَى شَرَابًا أَعَدَّ لَا وَلِيَّائِهِ إِذَا شَرِبُوا سَكِرُوا إِذَا سَكِرُوا طَابُوا، إِلَى آخِرِ الْإِحْدِيثِ...	
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ.....	۱۰۶۳
در آمدن ضریر در خانه مصطفی علیه السلام و گریختن عایشه رضی الله عنها از	
پیش ضریر، و گفتن رسول علیه السلام که چه می‌گریزی او ترا نمی‌بیند. و جواب	
دادن عایشه رضی الله عنها رسول را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.....	۱۰۶۵
امتحان کردن مصطفی علیه السلام عایشه را رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، که چه پنهان می‌شوی،	
پنهان مشو که اَعْمَى ترا نمی‌بیند، تا بدید آید که عایشه از ضمیر مصطفی علیه السلام	
واقف هست یا خود مقلدِ گفتِ ظاهر است.....	۱۰۶۵
حکایت آن مطرب که در بزم امیر ترک این غزل آغاز کرد... و بانگ بر زدن ترک که	
آن بگو که می‌دانی و جواب مطرب امیر را.....	۱۰۶۶
تفسیر قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَام، مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا.....	۱۰۶۷

- تشبیه مُغفَلّی که عُمَر ضایع کند و وقت مرگ در آن تنگاتنگ توبه و استغفار کردن
گیرد به تعزیت داشتن شیعه اهل حلب هر سالی در ایّام عاشورا به دروازه انطاکیه،
و رسیدن غریب شاعر از سفر و پرسیدن که این غریو چه تعزیه است. ۱۰۷۰
- نکته گفتن آن شاعر جهت طعن شیعه حلب. ۱۰۷۱
- تمثیل مرد حریص نابیننده رُزّاقی حقّ را، و خزاین رحمت او را به موری که در
خرمگاه بزرگ با دانه‌ای گندم می‌کوشد و می‌جوشد و می‌لرزد و بتعجیل می‌کشد،
و بیعت آن خرمن را نمی‌بیند. ۱۰۷۱
- داستان آن شخص که بر در سرایی نیمشب سحوری می‌زد، همسایه او را گفت که
آخر نیمشب است سحر نیست، و دیگر آنکه در این سراکسی نیست، بهر که می‌زنی.
و جواب گفتن مُطرب او را. ۱۰۷۴
- قصّه احد احد گفتن بلال در حَیّ حجاز از محبّت مصطفی عَلَیْهِ السّلام در آن چاشتگاهها
که خواجه‌اش از تعصّب جهودی به شاخ خارش می‌زد پیش آفتاب حجاز، و از
زخم خون از تن بلال بر می‌جوشید از او احد احد می‌جست بی قصد او، چنانکه
از دردمندان دیگر ناله جهد بی قصد، زیرا که از درد عشق مُمتلی بود، اهتمام دفع
درد خار را مداخل نبود، همچون سَحَره فرعون و جرجیس و غیرهم، لا یُعَدُّ وَلَا
یُحْصَى. ۱۰۷۵
- باز گردانیدن صدیق رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ واقعه بلال را رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ و ظلم جهودان را بر
وی، و احد احد گفتن او و افزون شدن کینه جهودان، قصه کردن آن قضیه پیش
مصطفی علیه السّلام و مشورت در خریدن او. ۱۰۷۸
- وصیت کردن مصطفی عَلَیْهِ السّلام صدیق را رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ که چون بلال را
مشتري می‌شوی هر آینه ایشان از ستیز بر خواهند در بها فروزد، و بهای او
را خواهند فروزد، مرا در این فضیلت شریک خود کن. وکیل من باش و نیم
بها از من بستان. ۱۰۸۰
- خندیدن جهود و پنداشتن که صدیق مغبون است در این عقد. ۱۰۸۲
- معاتبه مصطفی عَلَیْهِ السّلام با صدیق رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ که ترا وصیت کردم که به شرکت
من بخر تو چرا بهر خود تنها خریدی، و عذر او. ۱۰۸۴
- قصّه هلال که بنده مُخلص بود خدای را، صاحب بصیرت بی تقلید، پنهان شده در
بندگی مخلوقان جهت مصلحت نه از عجز، چنانکه لقمان و یوسف از روی ظاهر
و غیر ایشان. بنده‌ای سایس بود امیری را و آن امیر مسلمان بود اما چشم بسته...
اگر با این دانش تعظیم این مادر کند ممکن بود که از عَمّی خلاص یابد که، إِذَا
أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَ عَيْنَيْ قَلْبِهِ لِئُبْصِرَهُ بِهِمَا الْغَيْبَ. ۱۰۸۶
- حکایت در تقریر همین سخن. ۱۰۸۷
- مَثَل. ۱۰۸۷
- رنجور شدن این هلال و بی خبری خواجه او از رنجوری او از تحقیر و ناشناخت،

و واقف شدن دل مصطفی علیه السلام از رنجوری و حال او، و افتقاد و عیادت	
رسول علیه السلام این هلال را.....	۱۰۸۸
در آمدن مصطفی علیه السلام از بهر عیادت هلال در ستورگاه آن امیر، و نواختن	
مصطفی هلال را رَضِیَ اللهُ عَنْهُ.....	۱۰۸۹
در بیان آنکه مصطفی علیه السلام شنید که عیسی علیه السلام بر روی آب رفت،	
فرمود لَوْ اَرَادَ يَقِيْنُهُ لَمْشَى عَلَى الْهَوَا.....	۱۰۹۰
داستان آن عجزه که روی زشت خویش را جَنْدَرَه و گلگونه می ساخت، و ساخته	
نمی شد و پذیرا نمی آمد.....	۱۰۹۲
داستان آن درویش که آن گیلانی را دعا کرد که خدا ترا سلامت به خان و مان باز رساند.....	۱۰۹۳
صفت آن عجز.....	۱۰۹۳
قصه درویش که از آن خانه هر چه می خواست می گفتند نیست.....	۱۰۹۴
رجوع به داستان آن کمپیر.....	۱۰۹۵
حکایت آن رنجور که طبیب در او اومید صحت ندید.....	۱۰۹۶
رجوع به قصه رنجور.....	۱۰۹۷
قصه سلطان محمود و غلام هندو.....	۱۱۰۰
لیس للماضین هُمُ الْمَوْتِ اِنَّمَا لَهُمْ حَسْرَةُ الْفَوْتِ.....	۱۱۰۳
بار دیگر رجوع کردن به قصه صوفی و قاضی.....	۱۱۰۴
طیره شده قاضی از سیلی درویش و سرزنش کردن صوفی قاضی را.....	۱۱۰۸
جواب دادن قاضی صوفی را.....	۱۱۰۹
سؤال کردن آن صوفی قاضی را.....	۱۱۱۰
جواب گفتن آن قاضی صوفی را.....	۱۱۱۰
باز سؤال کردن صوفی از آن قاضی.....	۱۱۱۲
جواب قاضی سؤال صوفی را و قصه تُرک و درزی را مَثَل آوردن.....	۱۱۱۲
قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُلْقِي الْحِكْمَةَ عَلَى لِسَانِ أَلْوَعْظِينَ يَقْدِرُ	
هِمَّ الْمُسْتَجِيعِينَ.....	۱۱۱۳
دعوی کردن تُرک و گرو بستن او که درزی از من چیزی نتواند بُردن.....	۱۱۱۳
مضاحک گفتن درزی، و تُرک را از قَوّت خنده بسته شدن دو چشم تنگ او، و	
فرصت یافتن درزی.....	۱۱۱۴
گفتن درزی تُرک را می خاموش، که اگر مضاحک دگر گویم قبات تنگ آید.....	۱۱۱۶
بیان آنکه بی کاران و افسانه جویان مثل آن تُرک اند و عالم غرارِ همجو آن	
درزی، که شهوت و زنان مضاحک گفتن این دنیا است، و عمر همچون آن اطلس	
پیش این درزی جهت قَبای بقا و لباس تقوی ساختن.....	۱۱۱۶
مَثَل.....	۱۱۱۷

- ۱۱۱۷..... باز مکرّر کردن صوفی سؤال را.....
- ۱۱۱۸..... جواب دادن قاضی صوفی را.....
- ۱۱۱۹..... حکایت در تقریر آنکه صبر در رنج کار سهلتر از صبر در فراق یار بود.....
- ۱۱۲۰..... مثل.....
- ۱۱۲۲..... باقی قصّه فقیر روزی طلب بی واسطه کسب.....
- قصّه آن گنج نامه که پهلوی قُبّه‌ای روی به قبله کن و تیر در کمان نه، بیندازد؛ آنجا
- ۱۱۲۵..... که افتد گنج است.....
- ۱۱۲۷..... تمامی قصّه آن فقیر و نشان جای آن گنج.....
- ۱۱۲۷..... فاش شدن خبر این گنج و رسیدن به گوش پادشاه.....
- ۱۱۲۸..... نومید شدن آن پادشاه از یافتن آن گنج و ملول شدن او از طلب آن.....
- ۱۱۲۹..... باز دادن پادشاه گنج نامه را به آن فقیر که بگیر، ما از سر این برخاستیم.....
- ۱۱۳۲..... حکایت مرید شیخ حسن خرقانی قَدَسَ اللّٰهُ سِرُّهُ.....
- پرسیدن آن وارد از حَرَم شیخ که شیخ کجا است، کجا جویم، و جواب نافرجام گفتن
- ۱۱۳۳..... حَرَم شیخ.....
- ۱۱۳۳..... جواب گفتن مرید و رَجو کردن مرید آن طعّانه را از کنو و بیهوده گفتن.....
- واگشتن مرید از وُثاق شیخ و پرسیدن از مردم و نشان دادن ایشان که شیخ به فلان
- ۱۱۳۵..... پیشه رفته است.....
- ۱۱۳۶..... یافتن مرید مراد را و ملاقات او با شیخ نزدیک آن پیشه.....
- ۱۱۳۷..... حکمت در: اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً.....
- ۱۱۳۹..... معجزه هود عَلَیْهِ السَّلَام در تَخَلُّص مؤمنان اُمّت به وقت نزول باد.....
- ۱۱۴۲..... رجوع کردن به قصّه قُبّه و گنج.....
- انابت آن طالب گنج به حقّ تعالی بعد از طلب بسیار و عجز و اضطراب که ای وَلِیّ
- ۱۱۴۳..... الاِظْهَار، تو کن این پنهان را آشکار.....
- ۱۱۴۶..... آواز دادن هاتف مر طالب گنج را، و اعلام کردن از حقیقت اَسرار آن.....
- حکایت آن سه مسافر مسلمان و ترسا و جهود و آن که به منزل قُوتی یافتند، و
- ترسا و جهود سیر بودند گفتند این قُوت را فردا خوریم. مسلمان صایم بود، گروسته
- ماند از آنکه مغلوب بود.....
- ۱۱۴۷.....
- ۱۱۵۱..... حکایت اُشتر و گاو و قُج که در راه بند گیاه یافتند، هر یکی می‌گفت من خورم.....
- ۱۱۵۱..... مثل.....
- ۱۱۵۲..... جواب گفتن مسلمان آنچه دید به بارانش جهود و ترسا، و حسرت خوردن ایشان.....
- منادی کردن سَیِّد مَلِکِ تَرَمَد که هر که در سه یا چهار روز به سمرقند رود به فلان
- مهمّ، خِلعت و اسب و غلام و کنیزک و چندین زر دهم، و شنیدن دلّک خبر این
- منادی در ده، و آمدن به اولاقی نزد شاه که من باری نتوانم رفتن.....
- ۱۱۵۴.....

- حکایت تعلق موش با چغز، و بستن پای هر دو به رشته‌ای دراز، و برکشیدن زاغ موش را، و معلق شدن چغز و نالیدن و پشیمانی او از تعلق با غیر. جنس و با جنس خود ناساختن. ۱۱۵۹
- تدبیر کردن موش به چغز که من نمی‌توانم بر تو آمدن به وقت حاجت در آب، میان ما و وصلت باید که چون من بر لب جو آیم ترا توانم خبر کردن، و تو چون بر سر سوراخ موش خانه آیی مرا توانی خبر کردن، إلی آخره. ۱۱۶۱
- مبالغه کردن موش در لابه و زاری و وصلت جستن از چغز آبی. ۱۱۶۲
- لابه کردن موش مر چغز را که بهانه میندیش و در نسیه مینداز اینجا این حاجت مرا که فی التأخیر آفات و الصوفی ابن الوقت؛ و این دست از دامن پدر باز ندارد و آب مُشفق صوفی که وقت است او را به نگرش به فردا محتاج نگرداند، چندانش مُستغرق دارد در گلزار سریع الحسابی خویش نه چون عوام، منتظر مستقبل نباشد. نه‌ری باشد نه ده‌ری که، لا صباغ عند الله و لامساء، ماضی و مستقبل و ازل و ابد آنجا نباشد؛ آدم سابق و دجال مسبوق نباشد که این رسوم در خطه عقل جزوی است و روح حیوانی، در عالم لا مکان و لا زمان این رسوم نباشد. پس او ابن وقتی است که، لا یفهم منه الا نفی تفرقة الارزمنة، چنانکه از الله واحد فهم شود نفی دویی، نی حقیقت واحدی. ۱۱۶۳
- حکایت شب دزدان که سلطان محمود شب در میان ایشان افتاد، که من یکی ام از شما، و بر احوال ایشان مطلع شدن إلی آخره. ۱۱۶۸
- قصه آنکه گاو بحری گوهر کاویان از قعر دریا بر آورده، شب بر ساحل دریا نهد، در دُرخش و تاب آن می‌چرد. بازرگان از کمین برون آید. چون گاو از گوهر دورتر رفته باشد، بازرگان به لحم و گِل تیره گوهر را ببوشاند، و بر درخت گریزد، إلی آخر القصه و التقریب. ۱۱۷۲
- رجوع کردن به قصه طلب کردن آن موش آن چغز را لب لب جو، و کشیدن سر رشته تا چغز را در آب خبر شود از طلب او. ۱۱۷۳
- قصه عبد الغوث و ربودن پریان او را، و سالها میان پریان ساکن شدن او، و بعد از سالها آمدن او به شهر و فرزندان خویش، و باز ناشکیفتن او از آن پریان به حکم جنسیت معنی و همدلی او با ایشان. ۱۱۷۵
- داستان آن مرد که وظیفه‌ای داشت از محتسب تبریز و واماها کرده بود بر امید آن وظیفه، و او را خبر نه از وفات او. حاصل از هیچ زنده‌ای وام او گزارده نشد، إلاً از محتسب متوفی گزارده شد، چنانکه گفته‌اند. ۱۱۷۷
- آمدن جعفر رَضی الله عنه به گرفتن قلعه‌ای بتنهایی، و مشورت کردن ملک آن قلعه در دفع او، و گفتن آن وزیر ملک را که زنهار تسلیم کن و از جهل تهور مکن که این مرد مؤید است و از حق جمعیت عظیم دارد در جان خویش، إلی آخره. ۱۱۷۸

- رجوع کردن به حکایت آن شخص وام کرده، و آمدن او به امید عنایت آن محتسب
 ۱۱۸۱ سوی تبریز.....
 با خبر شدن آن غریب از وفات آن محتسب و استغفار او از اعتماد بر مخلوق و
 تعویل بر عطای مخلوق، و یاد نعمتهای حق کردنش، و انابت به حق از جرم خود،
 ۱۱۸۲ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ.....
 مثل دو بین همچو آن غریب شهر کاش، عُمَر نام، که از یکا دکانش به سبب این
 به آن دکان دیگر حواله کرد، و او فهم نکرد که همه دکان یکی است در این معنی
 که به عُمَر نان نفروشد، هم اینجا تدارک کنم من غلط کردم نامم عُمَر نیست، چون
 بدین دکان توبه و تدارک کنم نان یابم از همه دکانهای این شهر؛ و اگر بی تدارک
 همچنین عُمَر نام باشم، از این دکان درگذزم محروم و آخولم، و این دکانها را از
 ۱۱۸۶ هم جدا دانسته‌ام.....
 توزیع کردن پای مرد در جمله شهر تبریز، و جمع شدن اندک چیز و رفتن، آن غریب
 به تربت محتسب به زیارت. و این قصه را بر سر گور او گفتن به طریق نوحه، اِلَی آخره. ۱۱۸۸
 دیدن خوارزم شاه رَحِمَهُ اللهُ در سَیْران در موکب خود اسپی بس نادر، و تعلق دل
 شاه به حُسن و پُستی آن اسپ، و سرد کردن عِماد المُلک آن اسپ را در دل شاه،
 و گزیدن شاه گفت او را بر دید خویش، چنانکه حکیم رَحِمَهُ اللهُ عَلَیْهِ در الهی نامه
 فرمود... از دلّالی برداران یوسف حسودانه در دل مشتریان آن چندان حُسن پوشیده
 شد و زشت نمودن گرفت که، وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ..... ۱۱۹۲
 مؤاخذه یوسف صِدِّیق صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ به حبس بِضَعُ نَسِینَ به سبب یاری خواستن
 از غیر حق و گفتن، اُذْ كَرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ، مَعَ تَفْرِيرِهِ..... ۱۱۹۵
 رجوع کردن به قصه آن پای مرد و آن غریب وام دار، و بازگشتن ایشان از سر گور
 ۱۲۰۰ خواجه، و خواب دیدن پای مرد خواجه را، اِلَی آخره.....
 گفتن خواجه در خواب به آن پای مرد وجوه وام آن دوست را که آمده بود، و نشان
 دادن جای دفن آن سیم و پیغام کردن به وارثان که البتّه آن را بسیار نیستند، و هیچ
 باز نگیرند، و اگر چه او هیچ از آن قبول نکند یا بعضی را قبول نکند هم آنجا بگذارند،
 تا هر آن که خواهد برگیرد، که من با خدا نذرهای کردم که از آن سیم به من و به متعلّقان
 ۱۲۰۱ من حَبّه‌ای باز نگرده، اِلَی آخره.....
 حکایت آن پادشاه و وصیت کردن او سه پسر خویش را که در این سفر در ممالک
 من فلان جا چنین ترتیب نهید و فلان جا چنین نواب نصب کنید، اَمَّا اللهُ اللهُ، به فلان
 ۱۲۰۴ قلعه مروید و گردد آن مگردید.....
 بیان استمداد عارف از سرچشمه حیات ابدی و مستغنی شدن او از استمداد و
 اجتذاب از چشمه‌های آبهای بی وفا که، عَلَامَةُ ذَٰلِكَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ،
 که آدمی چون بر مدهای آن چشمه‌ها اعتماد کند در طلب چشمه باقی دایم سست شود. ۱۲۰۵

- روان شدن شهزادگان در ممالک پدر بعد از وداع کردن ایشان شاه را، و إعادت کردن
 شاه وقت وداع وصیت را، إلی آخره..... ۱۲۰۶
- رفتن پسران سلطان به حکم آنکه، *أَلَّا نُسَانُ حَرْبُصَ عَلَى مَا مُنِعَ... بسوی آن قلعه*
ممنوع عنه، آن همه وصیتها و اندرزهای پدر را زیر پا نهادند تا در چاه بلا افتادند
 و می گفتند ایشان را نفوس لوامه، *يَا نَكْمُ نَذِيرُ*، ایشان می گفتند گریان و پشیمان،
لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ..... ۱۲۱۰
- دیدن ایشان در قصر این قلعه ذات الصُّور نقش روی دختر شاه چین را، و بیهوش
 شدن هر سه و در فتنه افتادن و تفحص کردن که این صورت کیست..... ۱۲۱۲
- حکایت صدر جهان بخارا که هر سالی که به زبان بخواستی، از صدقه عام بی دریغ
 او محروم شدی، و آن دانشمند درویش به فراموشی و فرط حرص و تعجیل به
 زبان بخواست در موکب. صدر جهان از وی رو بگردانید، و او هر روز حيله‌ای نو
 ساختی و خود را گاه زن کردی زیر چادر و گاه نابینا کردی و چشم و روی خود
 بسته، به فراستش بشناختی، إلی آخره..... ۱۲۱۴
- حکایت آن دو برادر، یکی کوسه و یکی امرد، در غزب خانه‌ای خفتند. شبی اتفاقاً
 امرد خستها بر مقعد خود انبار کرد. عاقبت دَبَاب آورد و آن خستها را به حيله
 و نرمی از پس او برداشت. کودک بیدار شد به جنگ که این خستها کو، کجا بردی
 و چرا بردی. او گفت تو این خستها را چرا نهادی، إلی آخره..... ۱۲۱۷
- در تفسیر این خبر که مصطفی صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فرمود، *مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ*
الدُّنْيَا وَ طَالِبُ الْآلِمْ، که این علم غیر علم دنیا باید تا دو قسم باشد، اما علم دنیا
 هم دنیا باشد، إلی آخره، و اگر همچنین شود که، *طَالِبُ الدُّنْيَا وَ طَالِبُ الدُّنْيَا*، تکرار
 بود نه تقسیم، مَعَ تقریره..... ۱۲۱۹
- بحث کردن آن سه شهزاده در تدبیر آن واقعه..... ۱۲۱۹
- مقاله برادر بزرگین..... ۱۲۲۰
- ذکر آن پادشاه که آن دانشمند را به اکراه در مجلس آورد و بنشانند ساقی شراب بر
 دانشمند عرضه کرد. ساغر پیش او داشت. رو بگردانید و ترشی و تندى آغاز کرد.
 شاه ساقی را گفت که هین در طبعش آر. ساقی چندی بر سرش کوفت و شرابش در
 خورد داد، إلی آخره..... ۱۲۲۱
- روان گشتن شاهزادگان بعد از اتمام بحث و ماجرا به جانب ولایت چین سوی
 معشوق و مقصود، تا به قدر امکان به مقصود نزدیکتر باشند، اگر چه راه وصل
 مسدود است، به قدر امکان نزدیکتر شدن محمود است، إلی آخره..... ۱۲۲۴
- حکایت امرؤ القیس که پادشاه عرب بود و به صورت، عظیم بجمال بود. یوسف
 وقت خود بود و زنان عرب چون زلیخا مرده او. و او شاعر طبع، *قَفَا نَبْكِ مِنْ*
ذِكْرِي حَبِيبٍ وَ مَنْزِلِي، چون همه زنان او را به جان می جستند، ای عجب غزل او

- و ناله او بهر چه بود. مگر دانست که اینها همه تمثال صورتی‌اند که بر تخته‌های خاک نقش کرده‌اند. عاقبت این اِمْرَةُ الْقَیْس را حالی پیدا شد که نیمشب از مُلْک و فرزند گریخت و خود را در دَلْفی پنهان کرد و از آن اقلیم به اقلیم دیگر رفت در طلب آن کس که از اقلیم مُنْرَه است، یَحْتَضُّ بِرُحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ اِلَیْ آخِرِه. ۱۲۲۴
- بعد مکث ایشان متواری در بلاد چین در شهر تختگاه و بعد دراز شدن صبر، بی صبر شدن آن بزرگترین که من رفتم الوداع خود را بر شاه عرضه کنم... و نصیحت برادران او را سود نداشتن... اِلَیْ آخِرِه. ۱۲۲۸
- بیان مجاهد که دست از مجاهده باز ندارد، اگر چه داند بسطت عطای حق را که آن مقصود از طرف دیگر و به سبب نوع عمل دیگر بدو رساند که در وهم او نبوده باشد، او همه و هم و او مید در این طریق معین بسته باشد. حلقه همین در می‌زند بر که حق تعالی آن روزی را از در دیگر بدو رساند که او آن تدبیر نکرده باشد. وَ یَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا یَحْتَسِبُ، الْعَبْدُ یَدْبِرُ وَاللّٰهُ یَقْدِرُ، و بود که بنده را و هم بندگی بود که مرا از غیر این در برساند، اگر چه من حلقه این در می‌زنم، حق تعالی او را هم از این در روزی رساند، فی الجمله این همه درهای یک سرای است، مَعَ تَقْرِیرِه. ۱۲۳۳
- حکایت آن شخص که خواب دید که آنچه می‌طلبی از یَسار به مصر و فاشود. آنجا گنجی است در فلان محله در فلان خانه. چون به مصر آمد، کسی گفت من خواب دیده‌ام که گنجی است به بغداد در فلان محله در فلان خانه. نام محله و خانه این شخص بگفت، آن شخص فهم کرد که آن گنج در مصر گفتن جهت آن بود که مرا یقین کنند که در غیر خانه خود نمی‌باید جستن، و لیکن این گنج یقین و محقق جز در مصر حاصل نشود. ۱۲۳۵
- سبب تأخیر اجابت دعای مؤمن. ۱۲۳۶
- رجوع کردن به قصه آن شخص که به او گنج نشان دادند به مصر، و بیان تصرع او از درویشی به حضرت حق. ۱۲۳۷
- رسیدن آن شخص به مصر، و شب بیرون آمدن به کوی از بهر شبکوکی و گدایی، و گرفتن عسس او را، و مراد او حاصل شدن از عسس بعد از خوردن زخم بسیار، وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى، سَيَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عَشْرِ يُسْرًا، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَام، اِشْتَدَّتْ أَرْمَةٌ تَنْفَرُجِي وَ جَمِيعُ الْقُرْآنِ وَ الْكِتَابِ الْمُنَزَّلَةِ فِی تَقْرِیرِ هَذَا. ۱۲۳۸
- بیان این خبر که، الْكَذِبُ رِيَّةٌ وَ الْصِدْقُ طَمَآنِيْنَةٌ. ۱۲۳۹
- مَثَل. ۱۲۴۲
- باز گشتن آن شخص شادمان و مراد یافته، و خدای را شکر گویان و سجده کنان، و حیران در غرایب اشارات حق، و ظهور تاویلات آن در وجهی که هیچ عقلی و فهمی بدانجا نرسد. ۱۲۴۲

- مکّر کردن برادران پند دادن بزرگترین را، و تاب ناآوردن او آن پند را، و در رمیدن او از ایشان شیدا و بی خود رفتن و خود را در بارگاه شاه انداختن بی دستوری خواستن لیک از فرط عشق و محبت نه از گستاخی و لأبالی، إلی آخره. ۱۲۴۵
- مفتون شدن قاضی بر زن جُوحی و در صندوق ماندن، و نایب قاضی صندوق را خریدن، باز سال دوم آمدن زن جُوحی بر امید بازی پارینه، و گفتن قاضی که مرا آزاد کن و کسی دیگر را بجوی إلی آخر القصة. ۱۲۴۸
- رفتن قاضی به خانه زن جُوحی، و حلقه زدن جُوحی به خشم بر در، و گریختن قاضی در صندوق، إلی آخره. ۱۲۴۹
- آمدن نایب قاضی میان بازار و خریداری کردن صندوق را از جُوحی، إلی آخره. ۱۲۵۱
- در تفسیر این خبر که مصطفی صلوات الله علیه فرمود، مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَقَلْبُی مَوْلَاهُ، تا منافقان طعنه زدند که بس نبودش که ما مطیعی و چاکری نمودیم او را، چاکری کودکی خِلم آلودمان هم می فرماید. إلی آخره. ۱۲۵۳
- باز آمدن زن جُوحی به محکمه قاضی سال دوم بر امید وظیفه پارسال، و شناختن قاضی او را، إلی اتمامه. ۱۲۵۳
- باز آمدن به شرح قصه شاهزاده و ملازمت او در حضرت شاه. ۱۲۵۵
- در بیان آنکه دوزخ گوید که قَنْطَرَه صراط بر سر او است ای مؤمن، از صراط زودتر بگذر، زود بشتاب تا عظمت نور تو آتش ما را نکشد، جُزْ یا مُؤْمِنُ فَإِنَّ نَوْرَكَ أَطْفَأَ نَارِیَ. ۱۲۵۶
- متوقی شدن بزرگین از شهزادگان، و آمدن برادر میانین به جنازه برادر، که آن کوچکین صاحب فراش بود از رنجوری، و نواختن پادشاه میانین را تا او هم لنگ احسان شد، ماند پیش پادشاه صد هراز غنایم غیبی و عینی بدو رسید از دولت و نظر آن شاه، مَعَ تَقْرِیرِ بَعْضِهِ. ۱۲۵۷
- وسوسه ای که پادشاه زاده را پیدا شد از سبب استغنائی و کشفی که از شاه دل او را حاصل شده بود، و قصد ناشکری و سرکشی می کرد. شاه را از راه الهام و سر شاه خبر شد. دلش درد کرد. روح او را زخمی زد، چنانکه صورت شاه را خیر نبود، إلی آخره. ۱۲۶۳
- خطاب حق تعالی به عزرائیل عَلَيْهِ السَّلَام که ترا رحم بر که بیشتر آمد از این خلایق که جانشان قبض کردی، و جواب دادن عزرائیل حضرت را. ۱۲۶۵
- کرامات شیخ شیبان راعی قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العزیز. ۱۲۶۶
- رجوع کردن به قصه پروردن حق تعالی نمرود را بی واسطه مادر و دایه در طفلی. ۱۲۶۷
- رجوع کردن بدان قصه که شاهزاده بدان طفیان زخم خورد از خاطر شاه پیش از استکمال فضایل دیگر از دنیا برفت. ۱۲۶۹
- وصیت کردن آن شخص که بعد از من، او برد مال مرا از سه فرزند من که کاهلتر است. ۱۲۷۰
- مَثَل. ۱۲۷۱

بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد!

جلال الدین محمد مولوی و مثنوی

جلال الدین محمد مولوی که او را «خداوندگار» نیز می نامیده اند و «مولانا»، به شهر بلخ زاده است به ششم ربیع الاول سنه ۶۰۴ ه. ق. پدرش محمد بن حسین خطیبی است که به «بهاء الدین» نامبردار گردیده و او را «سلطان العلماء» لقب داده اند. وی از دانشمندان روزگار خود بود و در وعظ و سخنوری پایگاهی بلند داشت.

بهاء ولد بر اثر رنجیدگی از خوارزمشاه آهنگ خروج از بلخ کرد و البته آوازه یورش تاتاران و چنگیزخان نیز مایه نگرانی او شده بود. عزم عراق و حجاز کرد. چون به نیشابور رسیدند، شیخ فریدالدین عطار را دیدار کردند. جلال الدین محمد که سیزده سال داشت مورد نواخت عطار قرار گرفت و به گفته دولتشاه سمرقندی کتاب اسرارنامه خود را به هدیه به مولانا جلال الدین داد و بهاء الدین ولد را گفت: «زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند.»

سلطان العلماء بهاء ولد به بغداد رسید و گویا در مدرسه مستنصریه جای گزید؛ هرچند در درستی این روایت جای سخن است، و سپس به حج رفتند و پس از به پایان بردن مناسک، آهنگ نواحی شرقی آسیای صغیر - بلاد روم - کردند که زبان فارسی، زبان گفتار و نوشتار آن سرزمین بود. بهاء ولد برای تدریس به لارنده - قرامان کنونی در ترکیه - رفت که فرمانروایی آن با علاء الدین کیقباد سلجوقی بود. جلال الدین جوان از آموزشهای قرآن و تفسیر و فقه و قصه های انبیا و شعر و ادب فارسی و تازی بهره فراوان برگرفت که «مجالس سبعه» او گواه این آگاهیهاست. آنگاه پدر پیر و مولانای جوان دعوت اصرار آمیز علاء الدین کیقباد اول را پذیرا شدند و به قونیه که همانند بلخ و نیشابور و مرو و هرات کانون دانش و فرهنگ به شمار می آمدند جای گزیدند. سلطان خود به پیشباز بهاء ولد رفت و بر دستهای پیر بوسه ادب زد. بهاء ولد با وجود اصرار بزرگان شهر، مدرسه ای

برای سکونت برگزید و با اقبال خراسانیان مهاجر و شیفته روبرو گشت. اهل روم سخت به بهاء‌ولد معتقد گشتند و او به وعظ و تذکیر می‌پرداخت. در این میان صوفیان از سویی و اخیان یا اهل فتوت از سوی دیگر دلبستگی فراوان به سلطان العلماء بهاء‌ولد یافتند.

مولانای جوان که مریدان و دوستان او را «خداوندگار» و «مولانا» لقب نهاده بودند، مجالسی برپا می‌داشت که سرشار از قصه‌های قرآنی و بیهای عرفانی بود و زبان گرم و دلنشین او همگان را به وجد می‌آورد. پس از چندی حسام‌الدین چلبی، اخ‌ی زاده جوان قونیه با انبوه پیروان خود شیفته خداوندگار جلال‌الدین شد و به او پیوست. در این میانه سید برهان‌الدین ترمذی لالای روزگار جوانی مولانا که از سرسپردگان وفادار بهاء‌ولد بود به سال ۶۲۹ به قونیه رسید و مولانا جلال‌الدین محمد او را همچون پدرگرامی شمرد؛ و به فرمان وی از آسایش خانه و دیار دل برکند و به حلب و دمشق سفر کرد و تکمیل تحصیلات را در شام ضرورت شمرد.

جلال‌الدین بخشی از آیام را به اشارت و ارشاد برهان محقق صرف ریاضتها و سلوک کرد. در پایان این سالهای آموزش مولانای جوان واعظی پرشور و حال و در عین حال مفتی و فقیه و مدرّسی نام‌آور گشت. دوران مدرسه حلاویه و شادبخت که تدریس آن بر عهده کمال‌الدین ابوالقاسم عمر بن احمد معروف به ابن العدیم بود مایه شکوفایی دانش مولانا شده بود. مولانا سفری به دمشق کرد و آموزشهای خود را دنبال گرفت.

شمس‌الدین محمد بن ملک داد تبریزی به سال ۶۴۲ هـ به قونیه رسید. مولانا که اینک سال عمر او به سی و هشت رسیده بود، سرخوش از درس و بحث روزانه با گروه یاران که صلاح‌الدین زرکوب پیر و حسام‌الدین جوان در میان آنان بودند، به شمس‌الدین تبریزی برخورد. شمس از مولانا پرسید: بایزید بزرگتر است یا محمد؟ مولانا بی‌درنگ پاسخ گفت خاتم پیامبران را با بایزید چه نسبت؟ شمس گفت: پس چرا محمد می‌گوید «ما عرفناک حق معرفتک»، و بایزید می‌گوید: «سبحانی ما اعظم شانی»! می‌گویند مولانا جلال‌الدین محمد از هیبت این پرسش بیفتاد و بیهوش گشت.

مولانا جلال‌الدین از این پرسش به خویش باز آمد. دانست گمشده خویش را باز یافته است. به دامن شمس تبریزی درآویخت و جز با او نمی‌گفت و نمی‌شنید. او که پیوسته در عبادتگری و زهد مستغرق بود، سماع پیشه کرد. پاسخها و پرسشها به گونه‌ای دیگر بود. شمس از مولانا می‌پرسید که این کتابها چیست؟ و

مولانا پاسخ می‌داد: که تو ندانی، در حال آتش در کتابها می‌افتاد. یاران و مریدان مولانا از این «غریبه» ناخشنود بودند و مولانا را به همنشینی چند ماهه با شمس سرزنش می‌کردند. شمس تبریزی از سختگیری مردم قونیه و یاران مولانا که او را ساحر می‌شناختند رنجیده خاطر گشت و به دمشق سفر کرد. سال ۶۴۳ - مولانا جلال‌الدین سخت افسرده گشت و خاموشی گزید.

مولانا پسر مهتر خود سلطان ولد را به پوزش خواهی از گناه و گستاخی مریدان نزد شمس تبریزی فرستاد. مریدان مولانا نیز از سر ندامت عذرخواه آمدند. مولانا به اشارت شمس همچنان در سکوت فرو رفته بود و صحبت مریدان را ترک کرده بود. شمس آهنگ بازگشت و دیدار مولانا کرد ولی سپس نادم شد. سلطان ولد بر خواهش افزود و اصرار پیش کشید. شمس خواهش سلطان ولد را پذیرفت و به قونیه بازگشت، در حالی که سلطان ولد در تمام طول راه در رکاب شمس پیاده راه می‌سپرد.

گروهی از مردم قونیه از بازگشت شمس خشنود گشتند و به پیشباز او آمدند، و گروهی ناخشنودی نمودند و او را جادو خواندند. با این همه شمس به کنار مولانا پیوست. در حرم مولانا راه یافت و پیرانه سر دل‌باخته کیمیاخاتون، دختری که در حریم مولانا می‌زیست شد. او را به همسری برگزید. غیرت شمس همواره مایه آزار کیمیاخاتون بود. علاءالدین محمد پسر کهتر مولانا نیز از این زناشویی نامناسب برافروخته بود. بد رفتاری و تندزبانی شمس با همسر جوان، سرانجام به مرگ کیمیاخاتون منجر شد. شمس تبریزی بی آگاهی مولانا قونیه را ترک کرد و ناپدید شد.

مولانا دو سال پیاپی جوایای شمس بود ولی اثری از او باز نیافت. با این همه خاطره شمس در آثار مولانا زنده و جاودانه ماند. خود را با شمس یگانه می‌شناخت، همه جا او را در کنار خود باز می‌یافت. به دمشق سفر کرد تا شاید شمس را باز یابد، حاصل جز ناکامی نبود. در بازگشت به قونیه مولانا خود را یکباره به شعر و موسیقی و سماع سپرد. در عشق شمس تبریزی می‌سوخت و غزل‌های پر سوز عاشقانه می‌سرود.

و اما از شمس دفتری در «مقالات» باز مانده است که در مجالس باز گفته است. این دفتر به اصطلاح از سواد به بیاض نینجامیده است و به صورت یادداشت از هم گسیخته و نامنظم به جای مانده است. باید به یاد داشت که شمس تبریزی به تاریخ ۲۶ جمادی الثانی ۶۴۲ به قونیه آمده و پس از ۱۶ ماه در تاریخ ۲۱ شوال ۶۴۳ از آن شهر رفته است و دوباره پس از چندی در ۶۴۴ به

قونیه بازگشته است و در ۶۴۵ ناپدید شده است.

به نگاشته فریدون سپهسالار، نام و القاب مرد چنین است: شمس‌الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی که سلطان الاولیاء والواصلین، تاج‌المحبوبین، قطب‌العارفین، فخرالموحدین، آیه تفضیل الآخرين علی الاولین، حجة الله علی المؤمنین، وارث الانبیاء والمرسلین و صاحب حال و قال.

صلاح‌الدین از مردم قونیه بود و مرید نخستین برهان‌الدین محقق، دوستی و پیوستگی او به مولانا در بندگی و ارادت برهان آغاز گردید. و مولانا پس از شمس دل به صلاح‌الدین بست و روی بدو آورد و او را شیخی و خلیفتی خود بخشید. اما یاران مولانا صلاح‌الدین را سزاوار دستگیری و راهنمایی نمی‌دانستند. او مردی روستایی و امی بود. گفتگوی او عامیانه و لهجه او بازاری بود، ولی مولانا در هر مجلس و محفل مناقب صلاح‌الدین را یاد می‌کرد و او را گرامی می‌شمرد. صلاح‌الدین پس از ده سال همدمی و همدلی با مولانا، ناگهان رنجور شد و بیماری او دیر کشید و سرانجام درگذشت.

پس از صلاح‌الدین زرکوب، حسام‌الدین چلبی مرتبت خلیفتی مولانا یافت. مولانا در مقدمه مثنوی او را «مفتاح خزائن عرش» و «امین کنوز فرش» و «بایزید وقت» و «جُنید زمان» می‌خواند. وی از اهل اورمیه بود که خاندان او به قونیه کوچید و وی در آن شهر به سال ۶۲۲ تولد یافت. عنوان او چلبی بود و به ابن‌اخی ترک اشتهار داشت، زیرا پدران وی از سران طریقه فتوت و جوانمردان بودند.

ارجمندترین حاصل گفتگوی مولانا با حسام‌الدین، نظم مثنوی است که از شاهکارهای ادب و معارف جهان به شمار می‌رود. گفته شده است چون حسام‌الدین یاران مولانا را به قراء آثار عطار و سنایی مشغول می‌دید، از مولانا درخواست اثری و کتابی در مایه و طرز حقیقه‌الحقیقه سنایی یا منطق‌الطیر عطار به نظم آورد. مولانا در حال از سر دستار خود کاغذی که مشتمل بر ۱۸ بیت آغازین مثنوی یعنی از «بشنو از نی چون شکایت می‌کند...» تا «پس سخن کوتاه باید والسلام» بود بیرون آورد و بدو داد.

شیفتگی حسام‌الدین دریای طبع مولانا را به جوشش درآورد. شب و روز مولانا در سرانیدن مثنوی می‌گذشت، و بسیار شبها تا سپیده دم رشته از هم نمی‌گسست. چون دفتر اول مثنوی به پایان آمد، همسر حسام‌الدین درگذشت و او را پریشان خاطر ساخت. دو سال کار سرودن مثنوی به عهده تعویق افتاد تا حسام‌الدین را آرامشی پدیدار گشت، آنگاه دفترهای مثنوی ادامه یافت و به پایان آمد.

هم صحبتی مولانا با حسام‌الدین پانزده سال به درازا کشید. مولانا تا حدی آسایش خاطر بازیافته بود، تا این آسایش به راحت ابدی پیوست و مولانا به سال ۶۷۲ هـ. به جهان قدس پیوست.

آرایش مثنوی

نسخه‌ای خطی از مثنوی اثر برجسته مولانا جلال‌الدین مولوی در قونیه بر مزار مولانا است که مورخ «یوم الاثنین من شهرالله الا صمّ رجب سنه سبع و سبعین و ستمایه» است. کاتب آن محمد بن عبدالله القونوی است، پیش‌نویس نسخه مادر بر مبنای نسخه اصلی قرائت شده بر حضرت شیخ - مولانا جلال‌الدین مولوی - و حضور خلیفت وی - حسام‌الدین چلبی - و پسر وی - سلطان ولد - کتابت شده است.

نسخه بغایت صحت است و می‌توان با هلموت ریتز هم‌آواز شد که «یک نسخه با عظمت است». هر کس با مثنوی آشنا باشد باید خود را وام‌دار کوششهای ارزنده مأسوف علیه پروفیسور رینولد الن نیکلسون بداند که پس از چاپ دفتر اول و دوم مثنوی، دست از کار چاپ باز کشید تا عکس نسخه ۶۷۷ را فراهم آورد، و آنگاه کار را با مقایسه با این متن کم‌همانند ادامه داد و دفترهای دیگر را هم با نسخه اساس قونیه سنجید. روانش از بخشایش ایزدی برخوردار باد.

مرکز نشر دانشگاهی به سال ۱۳۷۱ این نسخه بی‌مانند قونیه را منتشر ساخت. من آن را بی‌درنگ به شب آدینه ۱۱ دی ماه ۱۳۷۱ = اول ژانویه ۱۹۹۳ فراهم آوردم و به آراستن آن پرداختم. آقای محمدرضا جعفری مدیریت گرامی نشر نو آهنگ چاپ آن کردند. متن حروفچینی شد و من تصحیح مطبعی ۶ دفتر را به شامگاه اسفند ماه ۱۳۷۲ به پایان بردم. نشر نو به سبب ناسازی وزارتخانه در جواز نشر، از چاپ کتاب بازماند.

در این میان دو ویرایش از این کتاب مثنوی منتشر گردید. کمترین به کاری تازه دست برد و متن مثنوی را با دو نسخه چاپی علاءالدوله و چاپ نیکلسون سنجید، و آن را برای چاپ به انتشارات نگاه سپرد. بیتهای الحاقی چاپ علاءالدوله که روزگاری مرجع مورد اعتنای استادان نامور مثنوی‌شناس بود، در متن قونیه، در میان دو کمان آورد و این کار را با امانت و دقت به انجام رساند، تا خواننده نکته‌یاب دوستار مثنوی در آن واحد سه متن ارزنده مثنوی، چاپ علاءالدوله و

چاپ نیکلسون و متن عکسی قونیه را در اختیار داشته باشد.

- نکته‌ای شایان گفتن است و آن اعتبار ضمنی مثنوی چاپ علاءالدوله است. من در گفتاری که در «نامه بهارستان»، شماره ۵، بهار - تابستان ۱۳۸۱ نگاشتم به این نکته اشاره کردم که در سنجش متن چاپ علاءالدوله با مثنوی خطی قونیه، با شگفتی دریافتم که «درست بیش از ۱۲۰ فقره از بیت‌های دفتر اول چاپ علاءالدوله همانند و همسان با نسخه «اساس» یعنی قونیه است و بسیاری از این بیتها در حاشیه به عنوان «اصلاح» آمده است، و این اصلاحات در همه دفترهای شش گانه چاپ علاءالدوله باز یافته می‌شود. از سوی دیگر بسیاری از بیت‌های به اصطلاح الحاقی مثنوی چاپ علاءالدوله هنوز هم بر ذهن و زبان ما جاری است:
- [دو دهان داریم گویا همچو نی یک دهان پنهانست در لبهای وی
یک دهان نالان شده سوی سما های و هویی درفکنده در سما
دمدمه این نای از دمه‌های اوست های و هوی روح از هیهای اوست
گر نبودى ناله نی را ثمر نی جهان را پر نکردی از شکر]
متن. ص ۳، ب ۱۴/۱۷
- [باده از ما مست شد نی ما از او قالب از ما هست شد نی ما از او
بر سماع راست هر تن چیر نیست طعمه هر مرغکی انجیر نیست]
متن. ص ۴، ب ۲۵
- [چونکه گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جویم از گلاب]
متن. ص ۴، ب ۳۸
- [شمس تبریزی که نور مطلق است آفتابست و ز انوار حق است]
متن. ص ۹، ب ۱۵۵
- [خود ثنا گفتن ز من ترک ثناست کاین دلیل هستی و هستی خطاست]
متن. ص ۱۰ (اساس مادر ص ۲۹ آورده)
- [دیده مجنون اگر بودی تو را هر دو عالم بی خطر بودی تو را
با خودی تو لیک مجنون بی خود است در طریق عشق بیداری بد است]
متن. ص ۲۴، ب ۴۹۴
- [در سبب سازیش سرگردان شدم در سبب سوزیش هم حیران شدم]
متن. ص ۳۱، ب ۶۵۷
- [ای خدا بنما تو جان را آن مقام کاندرو بی حرف می‌روید کلام]
متن. ص ۳۵، ب ۷۵۸

[پا تهی گشتن بهست از کفش تنگ	رنج غربت به که اندر خانه جنگ]
متن. ص ۱۲۲، ب ۲۷۱۰	
[از محبت خارها گل می شود	وز محبت سرکه ها مل می شود
از محبت دار تختی می شود	وز محبت بار بختی می شود
از محبت سجن گلشن می شود	بی محبت روضه گلخن می شود
از محبت نار نوری می شود	بی محبت دیو حوری می شود
از محبت حزن شادی می شود	وز محبت غول هادی می شود...
متن. ص ۲۷۴، ب ۱۶۷۰/۷۶	
[آب کم جو تشنگی آور به دست	تا بجوشد آبت از بالا و پست]
متن. ص ۲۹۲، ب ۲۱۱۴	
و بسیاری بیت های دیگر که نسل ما و نسل های پیشین آنها را در شمار ابیات	
مثنوی می شمردند! و اما برتری ضبط نسخه قونیه بر دیگر چاپها، حتی نسخه	
چاپی و مصحح نیکلسون انکارناپذیر است و من چند نمونه از آن را می آورم:	
بشنو از نی چون شکایت می کند	از جداییها حکایت می کند
..... حکایت	 شکایت
متن. ص ۳، ب ۱	
هر که نامردی کند در راه دوست	رهزن مردان شد و نامرد اوست
..... بی باکی	
متن. ص ۷، ب ۱۱۷	
گفت ای نور حق و دفع حرج	معنی الصبر مفتاح الفرج
..... هدیه حق	
متن. ص ۸، ب ۱۲۷	
شمس جان که خارج آمد هست فرد	می توان هم مثل او تصویر کرد
شمس در خارج اگر چه هست	
متن. ص ۹، ب ۱۵۲	
خانه اسرار تو چون دل شود	آن مرادت زودتر حاصل شود
..... گور خانه راز تو	
متن. ص ۱۲، ب ۲۱۷	
آمد اندر گفت طوطی آن زمان	بانگ بر درویش زد کای هی فلان
طوطی اندر گفت آمد در زمان	 که می فلان
متن. ص ۱۶، ب ۳۲۱	

سرِ پنهانست اندر صد غلاف
 ظاهرش با تو تست و باطن برخلاف
 ظاهرش با تو چو تو باطن خلاف

متن. ص ۲۰، ب ۴۰۷

کرد با وی شاه آن کاری که گفت
 خلق حیران مانده زان مکر نهفت
 خلق اندر کار او مانده شگفت

متن. ص ۲۱، ب ۴۳۵

متن آن طومارها بُد مختلف
 همچو شکل حرفها یا تا الف
 جملگی طومارها بد

متن. ص ۳۶، ب ۷۷۷

بعد ماهی خلق گفتند ای مهان
 از امیران کینست بر جایش نشان
 گفت خلق ای مهتران

متن. ص ۳۷، ب ۷۸۶

جزوها را رویها سوی گُلست
 بلبلان را عشق با روی گُلست
 عشق بازی با گُلست

متن. ص ۴۱، ب ۸۹۱

بت سیاهابه‌ست در کوزه نهان
 نفس مر آب سیه را چشمه دان
 اندر کوزه را چشمه

متن. ص ۴۲، ب ۹۰۶

پس دهان دل ببند و مهر کن
 بُر گنش از باد کبرِ مین لَدُن
 از بادگیر (?) مین لَدُن

متن. ص ۵۳، ب ۱۱۴۶

این تصحیف خوانی از مأسوف علیه نیکلسون بعید است و از شادروان گلپینارلی
 عجیب!

گفت رو روکار خود کن ای حسود
 گفت کارم این بُد و بخت نبود
 و رُقت

متن. ص ۲۹۶، ب ۲۲۰۰

من بدی کردم پشیمانم هنوز
 انتظارم تا دَیم گردد تموز
 تا شیم آید به روز

متن. ص ۳۳۰، ب ۲۹۷۲

در اثر افزون شد و در ذات نی
 ذات را افزونی و انبات نی
 و آفات

متن. ص ۶۹۸، ب ۱۷۷۶

چنانکه در بالا یاد کردم نسخه خطی مثنوی قونیه در برگیرنده وژگیهای فراوان در شیوه کتابت و سبک و واژگان است و اعرابهای واژگان شایان بررسی، به پاره‌ای موارد اشاره می‌کنم:

* ب و پ را بسیار کم به شیوه کهن رعایت می‌کند ولی «پ» بیشتر به چشم می‌آید: طپید، پید، پیش، پیشین، پیرزن، پُل = پُل، حَتّی: پدست = وژه و اسپ که کسپ را به اقتضا با آن قافیه کرده است.

* ج و چ نیز بیشتر به ج دیده می‌شود: چشم، جراغ، جون، جونک ... ولی بتصریح: چُغد، چُغدان

* ز و ژ به هر دوگون دیده می‌شود: مُزدکانی، دژم، وژه، کژ، ژندگی، روژیدن و...
 * ک و گ، گونه‌ای دیگر می‌آیند، گ بسیار جایهاک به سه نقطه بر بالا نوشته می‌شود: کل، کلیم، کور، کله، کرکسان، کیهان، کام، درگاه، کلکون، کلناک، کرچی، گزدم، بارها آمده - که یادآور شیوه کتابت «هدایة المتعلمین» اخروینی بخاری است که گویای ریش و ژن درست واژه است.

* پاره‌ای واژه‌ها به اعراب ویژه می‌آید: زُبان، شُبان، بُرین، تَهی، آستخوان (دست کم سه بار)، خَنبان، گُزند، رُستخیز، و (حرف ربط و عطف) (سه بار)، بُسته، بُبر، بُبخشندت، کافر (صریحاً به فتحه گویای باور استاد شادروان پورداود که تبدیل «گبر» است).

* قلیوان - ق، تلفظ ث به سه نقطه و یک بار ث، با سه نقطه هم دیده می‌شود، پمن - به سه نقطه زیر س، و چُغد، چندین بار با سه نقطه آمده است.

* هسی = هستی (ص ۲۷۸ عکسی)، هُی اند = هستند (ص ۳۱۴ عکسی) که در شاهنامه فردوسی به نادرست «هند» را دگرگون معنی می‌کنند و من از دوست و استاد شادروان دکتر ماهیار نوایی شنیدم با شاهدهایی از ناصر خسرو و حَتّی حافظ...

* تَلَفْظ بر حسب نگارش: نثانی (نمی‌توانی)، نثانم، نثان کردن، نثانستم، می‌تائند و...

* خواجگی:

ور دباغی گر خَلَق پوشید مرد خواجگی خواجه را آن کم نکرد

ص ۴۱۵ عکسی، استاد شادروان مجتبی مینوی بیت مشهور حافظ را:

بر در اریاب بی مروت دنیا چند نشینی که خواجه به در آید

بدین‌گونه می‌خواندند... چند نشینی که خواجگی به در آید؛ و من خود این ترکیب: «خواجگی» را در «جامع‌التواریخ» چاپ خود دیده‌ام، و هم در متن

«بلوهر و بوذاسف» آراسته خود.



در آرایش متن مثنوی کوششی به کار داشتم تا در توان است گونه چابی با نسخه عکسی همسان باشد. چنانکه یاد کردم متن چابی ما با چاپهای نیکلسون و علاءالدوله سنجیده شد، و به خواست ناشر گرامی بیتهای الحاقی را بر مبنای چاپ علاءالدوله جایگزین ساختیم. برای آسان ساختن کار خواستاران فهرستی از آیات قرآنی و واژه نامه‌ای در خور فراهم آوردیم و فهرستی از نام کسان و جایها و... بر آن درافزودیم.

با سپاسگزاری از همسرم شکوه بانو اداره چی گیلانی که از سی سال باز در بازنگری‌ها و نمونه خوانیها با من همکاری می‌کنند و نیز از خانم سیما اداره چی گیلانی که در حروفچینی و ارائه شش و گاه هفت نمونه روی درهم نکشیدند؛ از ناشران ارجمند، انتشارات دنیای نو و انتشارات فردوس به مدیریت آقایان اسماعیل رستمزاده و جواد یاسینیان امتنان فراوان دارم.

سخن بازیسین من با خوانندگان دانشور مثنوی دوست است که به حاصل این کوششها به عین عنایت بنگرند و هرگونه نادرستی را بی دیده بخشایش باز بگویند تا کارمان سامانی دلپذیر بیابد.

توفیق از اوست. محمد روشن

۵ اردیبهشت ماه ۱۳۸۲